

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-232863

UNIVERSAL
LIBRARY

المرفوعات المنصوبات المجرورات

اسامى	امثله	اسامى	امثله	اسامى	امثله
فاعل	قام زيدٌ	مفعول	ضربتُ زيداً	مجرور بافتتاح	علامٌ زيدٌ
مفعول تام لم يفتتح	ضرب زيدٌ	مفعول مطلق يعنى مفعول	ضربتُ ضرباً	مجرور بحرف جر	من البصرة والى الكوفة
مبتدأ خبر	زيدٌ قائمٌ	مفعول مفعول	استوى الماء والخشبته	نكرة اسمها غلامٌ معرفة بقرينة وهو ضم	مجرور بـ
اسم كان اخواتها	كان زيدٌ قائماً	مفعول له	ضربتُ نادياً	ضمان	انت وهو قائم ايك وعلامك وصفرك
خبر ان واخواتها	ان زيداً قائمٌ	طرف زمان	صمتُ يوم الجمعة	اعلام	زيد وعمر وكبر و...
اسم لا الشبهة	ما زيدٌ قائماً	ظرف مكان	دخلت الدار	موصولات	الذى التى من ماوى و...
توابع		حال	جاءني زيدٌ راكباً	اسماء اشارات	تلك نداءك ان تين تين
صفة	زيدٌ فاضلٌ	تمييز	منوان سبناً	معرفة بلام	الرجل القرس
بدل	جاءني زيدٌ خوك	اسم لافعى جنس	لا اله الا الله	مضاف بسبوت	غلامه وعلامك وعلامك
تاكيد	جاءني القوم كلهم	منادى	يا عبداً لله	مضاف بسبوت	علامٌ زيدٌ
معطوف	جاءني زيدٌ وعمرٌ	خبر كان اخواتها	كان زيدٌ قائماً	مضاف بسبوت	علامٌ الذي عندي
وبعدها قياس كن توابع منصوب		اسم ان اخواتها	ان زيداً قائمٌ	مضاف بسبوت	علامٌ نداءك
ومجرور او توابع جمع تابع است		مستثنى	ما جاءني القوم الا زيداً	مضاف بسبوت	علام الرجل

افوض امری الى الله

فهرست کتب مطبوعه و مکتوبه ملق اندر نجف

ضمیمه

شرح نامه منظومه

نامه عامل منظومه

توضیح خلاصه

توضیح خلاصه

فهرست رسائل مرقومه بره اش

آجر زبده مع تعلیقات

جمل

تمش

نامه عامل عربی

در مطبع حسنی میر حسن ضوی طبع پوشید

اولش اسم باشد و آن را جمله اسمیه گویند چون **یَدِ** عالم یعنی زید و آن است جزو
و شش همدانیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دو هم سند است و آن را خبر گویند
و دو هم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون **ضَرَبَ** یَدِ زید
زید خبر و اولش سند است و آن را فعل گویند و خبر و دو هم سند است و آن
فاعل گویند و بدانکه سند حکم است و سند الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سند و سند الیه
یادند و فعل سند باشد و سند الیه تواند بود و حرف سند باشد و نه سند الیه
فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش اصدق کذب صفت بتوان کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اَضْرَبَ منی چون لا تُضْرَبْ و استفهام چون اهل ضربت یَدِ منی
چون لیت یَدِ حاضر و تخی چون اهل عمر و انا و عتق و چون بعث و شترت و یَدِ ان
یا اللہ و عرض چون اللانین یا فقیصیب یا وسم چون و ایتد لا یضرب یا فقیصیب چون ما
اَحْسَنَدُ اَحْسَنَ بَدَانِکَ مَرِکَبِ مَفِیدِ اَنْتَ که چون قائل یران سبوت کند سامع
خبر می باطل می حاصل نشود و آن **اسم اول** مرکب اضافی چون **عَلَامِ** یَدِ خِرَالِ است
و دو هم از مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و **و هم** مرکبانی و او است
که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع
عشر که در اصل احد عشر و تسع و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو
را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب
است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم
دوم متضمن خبری نباشد چون **عَلْبُکَ** خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی
اکثر علیا و جنبه و دو هم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون **عَلَامِ** یَدِ
قَائِمِ و عندهی احد عشر در جهاد و جابعلبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا
چون **ضَرَبَ** یَدِ قَائِمِ یا قَدِیرا چون اَضْرَبَ که اَنْتَ در دستگیر است

و شش همدانیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دو هم سند است و آن را خبر گویند
و دو هم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون ضَرَبَ یَدِ زید
زید خبر و اولش سند است و آن را فعل گویند و خبر و دو هم سند است و آن
فاعل گویند و بدانکه سند حکم است و سند الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سند و سند الیه
یادند و فعل سند باشد و سند الیه تواند بود و حرف سند باشد و نه سند الیه
فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش اصدق کذب صفت بتوان کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اَضْرَبَ منی چون لا تُضْرَبْ و استفهام چون اهل ضربت یَدِ منی
چون لیت یَدِ حاضر و تخی چون اهل عمر و انا و عتق و چون بعث و شترت و یَدِ ان
یا اللہ و عرض چون اللانین یا فقیصیب یا وسم چون و ایتد لا یضرب یا فقیصیب چون ما
اَحْسَنَدُ اَحْسَنَ بَدَانِکَ مَرِکَبِ مَفِیدِ اَنْتَ که چون قائل یران سبوت کند سامع
خبر می باطل می حاصل نشود و آن اسم اول مرکب اضافی چون عَلَامِ یَدِ خِرَالِ است
و دو هم از مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و و هم مرکبانی و او است
که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع
عشر که در اصل احد عشر و تسع و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو
را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب
است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم
دوم متضمن خبری نباشد چون عَلْبُکَ خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی
اکثر علیا و جنبه و دو هم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون عَلَامِ یَدِ
قَائِمِ و عندهی احد عشر در جهاد و جابعلبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا
چون ضَرَبَ یَدِ قَائِمِ یا قَدِیرا چون اَضْرَبَ که اَنْتَ در دستگیر است

و شش همدانیه است و آن را مبتدا گویند و خبر و دو هم سند است و آن را خبر گویند
و دو هم آنکه خبر و اولش فعل باشد و آن را جمله فعلیه گویند چون ضَرَبَ یَدِ زید
زید خبر و اولش سند است و آن را فعل گویند و خبر و دو هم سند است و آن
فاعل گویند و بدانکه سند حکم است و سند الیه آنچه بر و حکم کنند و اسم سند و سند الیه
یادند و فعل سند باشد و سند الیه تواند بود و حرف سند باشد و نه سند الیه
فصل بدانکه جمله شایسته است که فاعلش اصدق کذب صفت بتوان کرد و آن
بر چند قسم است امر چون اَضْرَبَ منی چون لا تُضْرَبْ و استفهام چون اهل ضربت یَدِ منی
چون لیت یَدِ حاضر و تخی چون اهل عمر و انا و عتق و چون بعث و شترت و یَدِ ان
یا اللہ و عرض چون اللانین یا فقیصیب یا وسم چون و ایتد لا یضرب یا فقیصیب چون ما
اَحْسَنَدُ اَحْسَنَ بَدَانِکَ مَرِکَبِ مَفِیدِ اَنْتَ که چون قائل یران سبوت کند سامع
خبر می باطل می حاصل نشود و آن اسم اول مرکب اضافی چون عَلَامِ یَدِ خِرَالِ است
و دو هم از مضان الیه و مضان الیه همیشه مجرور باشد و و هم مرکبانی و او است
که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم دوم متضمن خبری باشد چون احد عشر تا تسع
عشر که در اصل احد عشر و تسع و عشر بوده است و او را حذف کرده هر دو
را یکی کردند و هر دو جنبه و مبنی باشد بر فتح الاثنا عشر که خبر و اول معرب
است سوم مرکب منع صرف و او است که دو اسم را یکی کرده باشند و اسم
دوم متضمن خبری نباشد چون عَلْبُکَ خبر موت که خبر و اول مبنی باشد بر فتح و مبنی
اکثر علیا و جنبه و دو هم معرب بدانکه مرکب غیر مفید همیشه خبر و جمله باشد چون عَلَامِ یَدِ
قَائِمِ و عندهی احد عشر در جهاد و جابعلبک بدانکه هیچ جمله کمتر از دو کلمه نباشد لفظا
چون ضَرَبَ یَدِ قَائِمِ یا قَدِیرا چون اَضْرَبَ که اَنْتَ در دستگیر است

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي طالب
عليه السلام

و عمرو سوم اسما اشارات چهارم اسما موصوله و این قسم را بنیهای گویند
سوم معرفه بنده چون بازید و یا رجل مشتمل معرفه بالف لام چون الرجل معرفه مضای
بیک از اینها چون غلامه غلام ید و غلام مذکور غلامی عندی غلام الرجل مذکره آن
که موضوع باشد برای چیزی غیر جنس آن رجل و پس فصل بدانکه اسم بر دو
نذر و مونث مذکر آنست که در علامت تانیث نباشد چون رجل و مونث آن است
که در علامت تانیث باشد چون امرأة و علامت تانیث چهار است تا چون طلحه و
مقصود چون حلی و الف مبدوه چون حمراء و تار مقدره چون ارض که در اصل ارضه
است بدلیل ارضه زیرا که تصغیر سماء را به اصل خود بر و این مونث سماع گویند و بدانکه
مونث بر دو قسم است حقیقی و لفظی حقیقی آنست که بازار او حیوانی مذکر باشد چون امرا
که بازار او رجل است و اما قده که بازار او رجل است و لفظی آنست که بازار او حیوانی ذکر باشد
چون طلحه و قده بدانکه اسم بر سه صفت است واحد وثنی و مجموع و احد آن است که
دلالت کند بر یکی چون رجل و ثنی آنست که دلالت کند بر دو سبب آن که الف یا یا
ما قبل مفتوح نونی منکسوره یا بحرف ش یونند چون رجلان و حلین و مجموع آنست
که دلالت کند بر بیش از دو سبب آن که تغییر در واحد کرده باشند لفظاً چون رجال
تقدیر چون فلک که واحدش نیز فلک است بر وزن فعل و جمعش هم فلک است
بر وزن اشیاء بدانکه جمع باعتبار لفظ بر دو قسم است جمع تکسیر و جمع تصحیح جمع تکسیر
آنست که بنا بر واحد در سلامت نباشد چون جال مساجد و ابنیه جمع تکسیر در
ثلاثی بسماع تعلق دارد و قیاس و مجال نیست اما در باعنی و خامسی بر وزن فعال
چون جعفر و جعفر و جعفرش جعفر نیز حذف حرف خامس و جمع تصحیح آنست که
بنا بر واحد در سلامت نباشد و آن بر دو قسم است جمع مذکر و جمع مونث مذکر آنست
که واوی ما قبل مضموم یا یا یا قبل منکسوره نونی مفتوح و آخرش یونند چون سلمون

[illegible]

.....

و مسلمین جمع موش الت که الهی با مالی با خزش پیوند و چون سلمات فصل
 جمع باعتبار معنی بر دوفع است جمع قلیت و جمع کثرت جمع قلیت که بر کم از ده اطلاق
 کنند و آن را چهار نیاست افعّل مثل افعّل افعال چون افعال و افعلة مثل افعلة و افعلة
 چون افعلة و دوفع جمع تصحیح بی الف و لام یعنی مسلمون و سلمات جمع کثرت که بر ده و
 بیشتر از ده اطلاق کنند و اینها آن هر چه غیر از این شش است **فصل** بدانکه اعراب
 استم است رفع و نصب جرد اسم نکران باعتبار وجوه اعراب بر شش از دوفع است او
 مفرد منفصل صحیح چون ید و دوفع منفصل جاری مجزئ صحیح چون یوم جمع تکسیر
 منفصل چون رجال رفع شان بضمه باشد و نصب بفتح و جر کسره چون جانی زید و دوفع
 در جال و رایت ید و دوفع در جال و مرث زید و دوفع در جال و مرث جمع موش سیاه
 رفش بضمه باشد و نصب جر کسره چون سلمات و رایت سلمات و مرث سلمات
 چه غیر منفصل آن اسمی است که دوسبب از اسباب منع صرف رو باشد و اسباب
 منع صرف است عدل و صف و ثابت و معرفة و عجمه و جمع در کتب و وزن فعل الف
 نون زاید مان چون عمر ارج طلحه و زید و ابراهیم و مساجد و معابد و احمد و عمران
 رفش بضمه باشد و نصب جر بفتح چون جانی عمر و رایت عمر و مرث عمر و سلمات
 اسما شمه بکسره و تسکیر مضایف باشد بغیرای متکون افعال و حم و مین و فم و دوفع
 رفع شان و باشد و نصب الف جر یا چون جانی ابوبکر و رایت ابابکر و مرث ابابکر
 بضمه شمی چون جلان بضمه کلام و کلام مضایف بضمه هم شان انشان رفع شان
 بالف باشد و نصب جر یا و قبل مضایف چون جلان و کلامها و شان و رایت
 جلین و کلیها و شمس مرث جلین و کلیها و شمس و هم جمع کسالم چون مسلمون
 یاز دوفع اول و دوفع دوم عشر و ن ماسعون رفع شان با و ما قبل مضموم
 باشد و نصب جر یا و ما قبل مکسور چون جانی مسلمین و اولو مال

و مسلمین جمع موش الت که الهی با مالی با خزش پیوند و چون سلمات فصل
 جمع باعتبار معنی بر دوفع است جمع قلیت و جمع کثرت جمع قلیت که بر کم از ده اطلاق
 کنند و آن را چهار نیاست افعّل مثل افعّل افعال چون افعال و افعلة مثل افعلة و افعلة
 چون افعلة و دوفع جمع تصحیح بی الف و لام یعنی مسلمون و سلمات جمع کثرت که بر ده و
 بیشتر از ده اطلاق کنند و اینها آن هر چه غیر از این شش است **فصل** بدانکه اعراب
 استم است رفع و نصب جرد اسم نکران باعتبار وجوه اعراب بر شش از دوفع است او
 مفرد منفصل صحیح چون ید و دوفع منفصل جاری مجزئ صحیح چون یوم جمع تکسیر
 منفصل چون رجال رفع شان بضمه باشد و نصب بفتح و جر کسره چون جانی زید و دوفع
 در جال و رایت ید و دوفع در جال و مرث زید و دوفع در جال و مرث جمع موش سیاه
 رفش بضمه باشد و نصب جر کسره چون سلمات و رایت سلمات و مرث سلمات
 چه غیر منفصل آن اسمی است که دوسبب از اسباب منع صرف رو باشد و اسباب
 منع صرف است عدل و صف و ثابت و معرفة و عجمه و جمع در کتب و وزن فعل الف
 نون زاید مان چون عمر ارج طلحه و زید و ابراهیم و مساجد و معابد و احمد و عمران
 رفش بضمه باشد و نصب جر بفتح چون جانی عمر و رایت عمر و مرث عمر و سلمات
 اسما شمه بکسره و تسکیر مضایف باشد بغیرای متکون افعال و حم و مین و فم و دوفع
 رفع شان و باشد و نصب الف جر یا چون جانی ابوبکر و رایت ابابکر و مرث ابابکر
 بضمه شمی چون جلان بضمه کلام و کلام مضایف بضمه هم شان انشان رفع شان
 بالف باشد و نصب جر یا و قبل مضایف چون جلان و کلامها و شان و رایت
 جلین و کلیها و شمس مرث جلین و کلیها و شمس و هم جمع کسالم چون مسلمون
 یاز دوفع اول و دوفع دوم عشر و ن ماسعون رفع شان با و ما قبل مضموم
 باشد و نصب جر یا و ما قبل مکسور چون جانی مسلمین و اولو مال

و مسلمین جمع موش الت که الهی با مالی با خزش پیوند و چون سلمات فصل
 جمع باعتبار معنی بر دوفع است جمع قلیت و جمع کثرت جمع قلیت که بر کم از ده اطلاق
 کنند و آن را چهار نیاست افعّل مثل افعّل افعال چون افعال و افعلة مثل افعلة و افعلة
 چون افعلة و دوفع جمع تصحیح بی الف و لام یعنی مسلمون و سلمات جمع کثرت که بر ده و
 بیشتر از ده اطلاق کنند و اینها آن هر چه غیر از این شش است **فصل** بدانکه اعراب
 استم است رفع و نصب جرد اسم نکران باعتبار وجوه اعراب بر شش از دوفع است او
 مفرد منفصل صحیح چون ید و دوفع منفصل جاری مجزئ صحیح چون یوم جمع تکسیر
 منفصل چون رجال رفع شان بضمه باشد و نصب بفتح و جر کسره چون جانی زید و دوفع
 در جال و رایت ید و دوفع در جال و مرث زید و دوفع در جال و مرث جمع موش سیاه
 رفش بضمه باشد و نصب جر کسره چون سلمات و رایت سلمات و مرث سلمات
 چه غیر منفصل آن اسمی است که دوسبب از اسباب منع صرف رو باشد و اسباب
 منع صرف است عدل و صف و ثابت و معرفة و عجمه و جمع در کتب و وزن فعل الف
 نون زاید مان چون عمر ارج طلحه و زید و ابراهیم و مساجد و معابد و احمد و عمران
 رفش بضمه باشد و نصب جر بفتح چون جانی عمر و رایت عمر و مرث عمر و سلمات
 اسما شمه بکسره و تسکیر مضایف باشد بغیرای متکون افعال و حم و مین و فم و دوفع
 رفع شان و باشد و نصب الف جر یا چون جانی ابوبکر و رایت ابابکر و مرث ابابکر
 بضمه شمی چون جلان بضمه کلام و کلام مضایف بضمه هم شان انشان رفع شان
 بالف باشد و نصب جر یا و قبل مضایف چون جلان و کلامها و شان و رایت
 جلین و کلیها و شمس مرث جلین و کلیها و شمس و هم جمع کسالم چون مسلمون
 یاز دوفع اول و دوفع دوم عشر و ن ماسعون رفع شان با و ما قبل مضموم
 باشد و نصب جر یا و ما قبل مکسور چون جانی مسلمین و اولو مال

و عشرين جلا و ايت مسلين اولى مال و عشرين جلا و مررت مسلين اولى مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شأن تقدیر ضمه
باشد و نصب تقدیر فتحه و جر تقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و آیت موسی علای مررت موسی علای یا نذرهم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای یا قبل کسور باشد چون قاضی قشش تقدیر ضمه باشد و نصب نش
لفظی و جر شش تقدیر کسره چون جانی القاضی و آیت القاضی مررت بالقاضی یا نذرهم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی قشش تقدیر و او باشد و نصب جر
بیای یا قبل کسور چون لای مسلمی که در اصل مسلمون بودند و انضاف ماقط شده و او
و یا جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده و مسلمی ضمه میسر اکسره
بدل کردند و آیت مسلمی و مررت مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع باعتبار دو وجه اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع برانی و جمع مذکر و برانی حدیث مخاطبه و قشش بضمه باشد و نصب بفتح و جر م
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و یایمی چون یرمی
رفش تقدیر ضمه باشد و نصب بفتح لفظی و جر مجذوف لام چون یو لغیر و یرمی و لن لغیر
و لن یرمی و لم لغیر و لم یرمی و لم یضرب و لم یضرب و غیره و یضرب تقدیر ضمه باشد و
نصب تقدیر فتحه و جر مجذوف لام چون یو یرضی و لن یضی و لم یرض و یرض صحیح یا معتل
باضمیر یا و نونهای کوره رفع شأن باثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هیا یضربان
و یغزوان یرضیان و جمع مذکر گوی هم یضربون و یغزون و یرضون و
یرضون مرفوع و مونث حاضر گوی انت تضربن نصب و جر مجذوف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و عشرين جلا و ايت مسلين اولى مال و عشرين جلا و مررت مسلين اولى مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شأن تقدیر ضمه
باشد و نصب تقدیر فتحه و جر تقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و آیت موسی علای مررت موسی علای یا نذرهم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای یا قبل کسور باشد چون قاضی قشش تقدیر ضمه باشد و نصب نش
لفظی و جر شش تقدیر کسره چون جانی القاضی و آیت القاضی مررت بالقاضی یا نذرهم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی قشش تقدیر و او باشد و نصب جر
بیای یا قبل کسور چون لای مسلمی که در اصل مسلمون بودند و انضاف ماقط شده و او
و یا جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده و مسلمی ضمه میسر اکسره
بدل کردند و آیت مسلمی و مررت مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع باعتبار دو وجه اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع برانی و جمع مذکر و برانی حدیث مخاطبه و قشش بضمه باشد و نصب بفتح و جر م
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و یایمی چون یرمی
رفش تقدیر ضمه باشد و نصب بفتح لفظی و جر مجذوف لام چون یو لغیر و یرمی و لن لغیر
و لن یرمی و لم لغیر و لم یرمی و لم یضرب و لم یضرب و غیره و یضرب تقدیر ضمه باشد و
نصب تقدیر فتحه و جر مجذوف لام چون یو یرضی و لن یضی و لم یرض و یرض صحیح یا معتل
باضمیر یا و نونهای کوره رفع شأن باثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هیا یضربان
و یغزوان یرضیان و جمع مذکر گوی هم یضربون و یغزون و یرضون و یرضون مرفوع و مونث حاضر گوی انت تضربن نصب و جر مجذوف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و عشرين جلا و ايت مسلين اولى مال و عشرين جلا و مررت مسلين اولى مال و عشرين
رجلا سيند هم اسم مقصوره آن اسمي است که در آخرش الف مقصوره باشد چون
موسی چهاردهم غیر جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون علای رفع شأن تقدیر ضمه
باشد و نصب تقدیر فتحه و جر تقدیر کسره و در لفظ یکسان باشند چون جانی موسی علای
و آیت موسی علای مررت موسی علای یا نذرهم اسم مقصوره آن اسمی است که
آخرش میای یا قبل کسور باشد چون قاضی قشش تقدیر ضمه باشد و نصب نش
لفظی و جر شش تقدیر کسره چون جانی القاضی و آیت القاضی مررت بالقاضی یا نذرهم
جمع مذکر سالم مضارع میای متکلم چون مسلمی قشش تقدیر و او باشد و نصب جر
بیای یا قبل کسور چون لای مسلمی که در اصل مسلمون بودند و انضاف ماقط شده و او
و یا جمع شده بود و سابق ساکن او را یا بدل یا در یا و انعام کرده و مسلمی ضمه میسر اکسره
بدل کردند و آیت مسلمی و مررت مسلمی **فصل** بدانکه اعراب مضارع سه است و نصب
و جر م و فعل مضارع باعتبار دو وجه اعراب چهار قسم است اول صحیح و مجز و اخیر باز
مرفوع برانی و جمع مذکر و برانی حدیث مخاطبه و قشش بضمه باشد و نصب بفتح و جر م
چون یضرب لن یضرب لم یضرب لم یضرب و غیره و اولی چون لغیر و یایمی چون یرمی
رفش تقدیر ضمه باشد و نصب بفتح لفظی و جر مجذوف لام چون یو لغیر و یرمی و لن لغیر
و لن یرمی و لم لغیر و لم یرمی و لم یضرب و لم یضرب و غیره و یضرب تقدیر ضمه باشد و
نصب تقدیر فتحه و جر مجذوف لام چون یو یرضی و لن یضی و لم یرض و یرض صحیح یا معتل
باضمیر یا و نونهای کوره رفع شأن باثبات نون باشد چنانکه در تنبیه گوی هیا یضربان
و یغزوان یرضیان و جمع مذکر گوی هم یضربون و یغزون و یرضون و یرضون مرفوع و مونث حاضر گوی انت تضربن نصب و جر مجذوف نون چنانکه
شنبه گوی لن یضربا و لن یغزوا و لن یرضیا و لم یضربا و لم یغزوا و لم یرضیا

و لم یزنیاء و در سبع مذکر گوئی لن یضربوا و لن یضربوا و لن یضربوا و در واحد
 مونث حاضر گوئی لن یضرب و لن تعزنی لن ترمی و لن ضعی **فصل** بدانکه عوامل اعراب در
 قسم است لفظی معنوی قسم اول در لفظی بدانکه عوامل لفظی قسم است حروف و
 افعال اسماء و این در سه باب کنیم انشاء الله تعالی **باب اول** عوامل خبر و آن
فصل اول در خبر و عامل در سه و آن پنج قسم است **قسم اول**
 خبر و آن هفت است با و من و الی و حی و فی و لام و ز و او قسم و تا و قسم و عن و علی و کما
 تشبیه مذ و من مذ و حاشا و خلا و عدا و این در اسم و ند و آخرش را بجز کند چون المال تری
و دوم حروف شبیه فعل و آن شش است ان ا و کان و لکن و لعل و ان حرف و اسمی یا
 منصوب خبری مرفوع چون ان یا فایمید اسم ان گویند و فایمید را خبر ان گویند و بدانکه ا
 و ان و تحقیق ا و کان و تشبیه لکن حرف است ا و لیت حرف مثنی فعل حرف است
سیم ما و لا و تشبیهان بلعین مل سکن عمل حسنا نمک گوئی ما زیده تا ما زیده است
 و فایمید خبر چهارم لا لفظی جنس اسم این اگر مضنا باشد منصوب و خبرش مرفوع نحو لا غلام
 حل طریقت فی الدار و اگر مفعول باشد مثنی خبر چون حل فی الدار و اگر بعدا و معرفه ماکر الا
 با معرفه دیگر لازم باشد و لافعی باشد یعنی عمل نمکند و آن معرفه مرفوع باشد یا خبر چون لا یزید عند
 و لا عمر و اگر بعدا یا مکر مفعول باشد مکر یا مکر و دیگر در پنج وجه است چون لا حول لا قوه
 الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول
 و لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله
 حروف منادی مضان یا نصب کنند چون یا عبدا لله و مشابه مضان را چون یا طاهر
 جلالا و مکره غیر معین چنانکه اعمی گوید یا رجلا خدی بیدی منادی مفعول معرفه مثنی باشد
 بر علامت رفع چون یا زید و یا زید ان و یا منسلون و یا یوسى یا قاضی بدانکه انی و
 همه برای نزدیک است و آیا و هیا برای دور یا عامه **فصل** در حروف و عامل

و لم یزنیاء و در سبع مذکر گوئی لن یضربوا و لن یضربوا و لن یضربوا و در واحد
 مونث حاضر گوئی لن یضرب و لن تعزنی لن ترمی و لن ضعی **فصل** بدانکه عوامل اعراب در
 قسم است لفظی معنوی قسم اول در لفظی بدانکه عوامل لفظی قسم است حروف و
 افعال اسماء و این در سه باب کنیم انشاء الله تعالی **باب اول** عوامل خبر و آن
فصل اول در خبر و عامل در سه و آن پنج قسم است **قسم اول**
 خبر و آن هفت است با و من و الی و حی و فی و لام و ز و او قسم و تا و قسم و عن و علی و کما
 تشبیه مذ و من مذ و حاشا و خلا و عدا و این در اسم و ند و آخرش را بجز کند چون المال تری
و دوم حروف شبیه فعل و آن شش است ان ا و کان و لکن و لعل و ان حرف و اسمی یا
 منصوب خبری مرفوع چون ان یا فایمید اسم ان گویند و فایمید را خبر ان گویند و بدانکه ا
 و ان و تحقیق ا و کان و تشبیه لکن حرف است ا و لیت حرف مثنی فعل حرف است
سیم ما و لا و تشبیهان بلعین مل سکن عمل حسنا نمک گوئی ما زیده تا ما زیده است
 و فایمید خبر چهارم لا لفظی جنس اسم این اگر مضنا باشد منصوب و خبرش مرفوع نحو لا غلام
 حل طریقت فی الدار و اگر مفعول باشد مثنی خبر چون حل فی الدار و اگر بعدا و معرفه ماکر الا
 با معرفه دیگر لازم باشد و لافعی باشد یعنی عمل نمکند و آن معرفه مرفوع باشد یا خبر چون لا یزید عند
 و لا عمر و اگر بعدا یا مکر مفعول باشد مکر یا مکر و دیگر در پنج وجه است چون لا حول لا قوه
 الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول
 و لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله
 حروف منادی مضان یا نصب کنند چون یا عبدا لله و مشابه مضان را چون یا طاهر
 جلالا و مکره غیر معین چنانکه اعمی گوید یا رجلا خدی بیدی منادی مفعول معرفه مثنی باشد
 بر علامت رفع چون یا زید و یا زید ان و یا منسلون و یا یوسى یا قاضی بدانکه انی و
 همه برای نزدیک است و آیا و هیا برای دور یا عامه **فصل** در حروف و عامل

و لم یزنیاء و در سبع مذکر گوئی لن یضربوا و لن یضربوا و لن یضربوا و در واحد
 مونث حاضر گوئی لن یضرب و لن تعزنی لن ترمی و لن ضعی **فصل** بدانکه عوامل اعراب در
 قسم است لفظی معنوی قسم اول در لفظی بدانکه عوامل لفظی قسم است حروف و
 افعال اسماء و این در سه باب کنیم انشاء الله تعالی **باب اول** عوامل خبر و آن
فصل اول در خبر و عامل در سه و آن پنج قسم است **قسم اول**
 خبر و آن هفت است با و من و الی و حی و فی و لام و ز و او قسم و تا و قسم و عن و علی و کما
 تشبیه مذ و من مذ و حاشا و خلا و عدا و این در اسم و ند و آخرش را بجز کند چون المال تری
و دوم حروف شبیه فعل و آن شش است ان ا و کان و لکن و لعل و ان حرف و اسمی یا
 منصوب خبری مرفوع چون ان یا فایمید اسم ان گویند و فایمید را خبر ان گویند و بدانکه ا
 و ان و تحقیق ا و کان و تشبیه لکن حرف است ا و لیت حرف مثنی فعل حرف است
سیم ما و لا و تشبیهان بلعین مل سکن عمل حسنا نمک گوئی ما زیده تا ما زیده است
 و فایمید خبر چهارم لا لفظی جنس اسم این اگر مضنا باشد منصوب و خبرش مرفوع نحو لا غلام
 حل طریقت فی الدار و اگر مفعول باشد مثنی خبر چون حل فی الدار و اگر بعدا و معرفه ماکر الا
 با معرفه دیگر لازم باشد و لافعی باشد یعنی عمل نمکند و آن معرفه مرفوع باشد یا خبر چون لا یزید عند
 و لا عمر و اگر بعدا یا مکر مفعول باشد مکر یا مکر و دیگر در پنج وجه است چون لا حول لا قوه
 الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول
 و لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله و لا حول لا قوه الا بالله
 حروف منادی مضان یا نصب کنند چون یا عبدا لله و مشابه مضان را چون یا طاهر
 جلالا و مکره غیر معین چنانکه اعمی گوید یا رجلا خدی بیدی منادی مفعول معرفه مثنی باشد
 بر علامت رفع چون یا زید و یا زید ان و یا منسلون و یا یوسى یا قاضی بدانکه انی و
 همه برای نزدیک است و آیا و هیا برای دور یا عامه **فصل** در حروف و عامل

در فعل مضارع و آن دو است **قسم اول** هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل منفی صدر باشد یعنی آید قبا مک و
بین سب و او اسعد که گویند و **ووم** آن چون این پنج زید و بن برای تاکید نفی است
ششم و م کی چون است کی داخل آنجه **چهارم** اوز چون اوز اگر مک در جواب
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود نحو ما کان السید بعد بهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخل لارنک یا و تعظیفی حتی و او الصرف لام کی و فاکه در جواب شش جز
امر و نهی و نفی و استفهام و نفی و عرض و مثلها مشهوره **قسم دوم** هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شاطیه چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف الضمیر بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم خبر و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
خبر است طبع جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جواب آوردن لازم بود چنانکه ان
تا چی فانت مکرّم و ان یثید فاکرّمه ان تاک عمر و طلا تهبنه و ان اگر متنی فخر یک است
خبر یا **ووم** در عمل فعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است **قسم اول** معرب بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی
فاعل بر رفع کند چون قام زید و ضرب عمرو و شش اسم را نصب کند **اول** فعل
مطلق را چون قام زید قبا ما و ضرب زید ضربا و **ووم** مفعول فیه را چون صحت
یوم الحمیه و بست فو تک **سیوم** مفعول معراج یا ربه و واجبات ای مع **پنجم** چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما زید و ضربه نادیه و محم حال را چون زید را کما **ششم** نیز را
و فیکه در است فعل فاعل بها باشد چون طالب را کما نفسا اما فعل متعدی مفعول له

در فعل مضارع و آن دو است
قسم اول هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل منفی صدر باشد یعنی آید قبا مک و
بین سب و او اسعد که گویند و ووم آن چون این پنج زید و بن برای تاکید نفی است
ششم و م کی چون است کی داخل آنجه چهارم اوز چون اوز اگر مک در جواب
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود نحو ما کان السید بعد بهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخل لارنک یا و تعظیفی حتی و او الصرف لام کی و فاکه در جواب شش جز
امر و نهی و نفی و استفهام و نفی و عرض و مثلها مشهوره قسم دوم هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شاطیه چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف الضمیر بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم خبر و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
خبر است طبع جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جواب آوردن لازم بود چنانکه ان
تا چی فانت مکرّم و ان یثید فاکرّمه ان تاک عمر و طلا تهبنه و ان اگر متنی فخر یک است
خبر یا ووم در عمل فعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است قسم اول معرب بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی
فاعل بر رفع کند چون قام زید و ضرب عمرو و شش اسم را نصب کند اول فعل
مطلق را چون قام زید قبا ما و ضرب زید ضربا و ووم مفعول فیه را چون صحت
یوم الحمیه و بست فو تک سیوم مفعول معراج یا ربه و واجبات ای مع پنجم چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما زید و ضربه نادیه و محم حال را چون زید را کما ششم نیز را
و فیکه در است فعل فاعل بها باشد چون طالب را کما نفسا اما فعل متعدی مفعول له

در فعل مضارع و آن دو است
قسم اول هر فعلی که فعل را نصب کند و آن
چهار است اول آن چون آید آن قوم و آن با فعل منفی صدر باشد یعنی آید قبا مک و
بین سب و او اسعد که گویند و ووم آن چون این پنج زید و بن برای تاکید نفی است
ششم و م کی چون است کی داخل آنجه چهارم اوز چون اوز اگر مک در جواب
کسی که گوید انا انک غدا و بدانکه آن بعد از شش حرف مقدر باشد و فعل مضارع را به
نصب کند حتی نحو مرت حتی داخل السید و لام جود نحو ما کان السید بعد بهم و او یعنی انا
ان یا لانا نخل لارنک یا و تعظیفی حتی و او الصرف لام کی و فاکه در جواب شش جز
امر و نهی و نفی و استفهام و نفی و عرض و مثلها مشهوره قسم دوم هر فعلی که
فعل مضارع را بجزم کند و آن پنج است لم و لما و لام امر و لا نهی و ان شاطیه چون لم
نفسه و لما ینصرف و لا تنصرف و ان تنصرف الضمیر بدانکه آن در دو جمله رود چون ان نظیر
اضرب جمله اول شرط گویند و جمله دوم خبر و ان می مستقبل است اگر چه در ماضی رود
چون ضربت ضربت و اینجا جزم تقدیری بود زیرا که ماضی معرب نیست بدانکه چون
خبر است طبع جمله اسمیه باشد یا امر یا نهی یا و عافا در جواب آوردن لازم بود چنانکه ان
تا چی فانت مکرّم و ان یثید فاکرّمه ان تاک عمر و طلا تهبنه و ان اگر متنی فخر یک است
خبر یا ووم در عمل فعال بدانکه هیچ فعل غیر عامل نیست افعال در عمل برود
گویند است قسم اول معرب بدانکه فعل معروف خواه لازم باشد خواه متعدی
فاعل بر رفع کند چون قام زید و ضرب عمرو و شش اسم را نصب کند اول فعل
مطلق را چون قام زید قبا ما و ضرب زید ضربا و ووم مفعول فیه را چون صحت
یوم الحمیه و بست فو تک سیوم مفعول معراج یا ربه و واجبات ای مع پنجم چهارم
مفعول له را چون فمت اگر اما زید و ضربه نادیه و محم حال را چون زید را کما ششم نیز را
و فیکه در است فعل فاعل بها باشد چون طالب را کما نفسا اما فعل متعدی مفعول له

نکته چون ضرب غیر عموماً و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او
باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند
که واقع شود بعد از فعلی آن بمعنی آن فعل باشد چون ضرب و قیام و قیام مفعول
فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود آن ظرف گویند و ظرف بر دو گونه است ظرف
زمان چون یوم و صفت یوم المجموع ظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است
که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون اجبات رجار البر و اجبات ای مع اجبات مفعول
الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در وقت اگر اما لرزه
حال اسمی مکرر که دلالت کند بر مینه فاعل چون کبار کبار یا زید کبار یا بریه مفعول چون
مشهد و در ضرب دید آمدند و آیا بر مینه هر دو را که این نفیست یا لا کین فاعل و
مفعول او و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر نگردد باشد حال را مقدم از مفعول
جاءنی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب تلیس اسمی است که
مع ابهام کند از عدد چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از
کیل چون قفیران یا از مساحت چون فی السماء قدر را چه سما یا مفعول به اسمی است
که فعل فاعل هر دو واقع شود چون بید عمر و اید انکه این همه منصوبات بعد از تانی
جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فاعله انکه فاعل
بر دو قسم است مظهر چون بید و مضمربان چون است و مضمرب یعنی پوشیده چون بید ضرب
که فاعل ضرب است ضرب مضمرب یعنی پوشیده با انکه چون فاعل موصوفه حقیقی باشد
یا ضمیر موصوفه علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت میده و بند قامت ای
و در مظهر موصوفه حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو چه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و
قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجا فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را
سبب چون ضرب یوم الجمیع یا ام الاثیر غیر باشد یا ای لوه یا و باشد و فعل مجهول را

نکته چون ضرب غیر عموماً و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او
باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند
که واقع شود بعد از فعلی آن بمعنی آن فعل باشد چون ضرب و قیام و قیام مفعول
فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود آن ظرف گویند و ظرف بر دو گونه است ظرف
زمان چون یوم و صفت یوم المجموع ظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است
که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون اجبات رجار البر و اجبات ای مع اجبات مفعول
الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در وقت اگر اما لرزه
حال اسمی مکرر که دلالت کند بر مینه فاعل چون کبار کبار یا زید کبار یا بریه مفعول چون
مشهد و در ضرب دید آمدند و آیا بر مینه هر دو را که این نفیست یا لا کین فاعل و
مفعول او و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر نگردد باشد حال را مقدم از مفعول
جاءنی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب تلیس اسمی است که
مع ابهام کند از عدد چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از
کیل چون قفیران یا از مساحت چون فی السماء قدر را چه سما یا مفعول به اسمی است
که فعل فاعل هر دو واقع شود چون بید عمر و اید انکه این همه منصوبات بعد از تانی
جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فاعله انکه فاعل
بر دو قسم است مظهر چون بید و مضمربان چون است و مضمرب یعنی پوشیده چون بید ضرب
که فاعل ضرب است ضرب مضمرب یعنی پوشیده با انکه چون فاعل موصوفه حقیقی باشد
یا ضمیر موصوفه علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت میده و بند قامت ای
و در مظهر موصوفه حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو چه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و
قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجا فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را
سبب چون ضرب یوم الجمیع یا ام الاثیر غیر باشد یا ای لوه یا و باشد و فعل مجهول را

نکته چون ضرب غیر عموماً و این عمل فعل لازم را نباشد بلکه اسم فاعل است که پیش او
باشد مسند بدان اسم بطریق قیام فعل این اسم چون دید در ضرب و مفعول مطلق مسند
که واقع شود بعد از فعلی آن بمعنی آن فعل باشد چون ضرب و قیام و قیام مفعول
فیه اسمی است که فعل مذکور در واقع شود آن ظرف گویند و ظرف بر دو گونه است ظرف
زمان چون یوم و صفت یوم المجموع ظرف مکان چون در حلیت عندک مفعول معه اسمی است
که مذکور باشد بعد از او بمعنی مع چون اجبات رجار البر و اجبات ای مع اجبات مفعول
الاسمی است که دلالت کند بر چیزی که سبب فعل مذکور باشد چون اگر اما در وقت اگر اما لرزه
حال اسمی مکرر که دلالت کند بر مینه فاعل چون کبار کبار یا زید کبار یا بریه مفعول چون
مشهد و در ضرب دید آمدند و آیا بر مینه هر دو را که این نفیست یا لا کین فاعل و
مفعول او و الحال گویند و آن غالباً موصوفه باشد اگر نگردد باشد حال را مقدم از مفعول
جاءنی را کبار رجل حال جمله نیز باشد چنانچه است الایه هو را کب تلیس اسمی است که
مع ابهام کند از عدد چون عندی احد عشر درهایا از وزن چون عندی طین یا یا از
کیل چون قفیران یا از مساحت چون فی السماء قدر را چه سما یا مفعول به اسمی است
که فعل فاعل هر دو واقع شود چون بید عمر و اید انکه این همه منصوبات بعد از تانی
جمله باشند و جمله فعل فاعل تمام شود و بدان سبب گویند که المنصوب فاعله انکه فاعل
بر دو قسم است مظهر چون بید و مضمربان چون است و مضمرب یعنی پوشیده چون بید ضرب
که فاعل ضرب است ضرب مضمرب یعنی پوشیده با انکه چون فاعل موصوفه حقیقی باشد
یا ضمیر موصوفه علامت تانیث در فعل لازم باشد چون قامت میده و بند قامت ای
و در مظهر موصوفه حقیقی و در مظهر جمع تکسیر و دو چه و باشد چون طلعت الشمس و استمر و
قال الرجال قالت الرجال قسم در مفعول بجا فاعل مفعول بر ابرق کند و باقی را
سبب چون ضرب یوم الجمیع یا ام الاثیر غیر باشد یا ای لوه یا و باشد و فعل مجهول را

فعل مالم یسم فاعله گویند و در عویش را مفعول مالم یسم فاعله گویند **فصل** بدانکه فعل متعدی
بر چهار قسم است اول متعدی یک مفعول چون **یَا عِمْرَادُ** و دوم بر مفعول که اقتضای
یک مفعول را باشد چون **أَعْطَى** و آنچه در معنی او باشد چون **أَغْلَقْتُ** زیرا در هر جا و در اینجا
زید آینه جایز است و مفعول و مفعول که اقتضای یک مفعول را باشد و این افعال
قلوبت چون **عَلِمْتُ** و **ظَنَنْتُ** و **خَشِيتُ** و **عَمْتُ** و **لَيْتُ** و **خَدَعْتُ** چون **عَلِمْتُ** زید
فاضلاً و **ظَنَنْتُ** زید عالماً چهارم متعدی مفعول چون **أَعْلَمُ** را می آید و خبر و ثبوت و حد چون
أَعْلَمُ زید آعم و فاضلاً بدانکه از این مفعولات مفعول به اند و مفعول دوم در علمت و
مفعول سیوم را **أَعْلَمْتُ** مفعول له و مفعول معه را بجای فاعل نتوانند نهاد و دیگر مالم
شاید و در باب اعطیت مفعول اول مفعول مالم یسم فاعله لاقت باشد از مفعول دوم
فصل بدانکه افعال ناقصه هاند کان صار و ظل و باث اضع و مئس اضعی و عا
و آض و عند اول و ما زال و ما انفك و ابرح و ما فتی و ما دام و کسب این افعال لفاعل
نهادن تمام نشود و محتاج باشند بجزئی بدین سبب ایشان را ناقصه گویند و در جمله اسمیه
روند و مسند الیه را بر رفع کنند پسند را نصب چون **كَانَ** یا **قَامَ** مرفوع را اسم کان
گویند و منصوب خبر کان گویند و باین پس کس بدانکه بعضی از این افعال لیس
ما فتی و ما زال بعضی احوال لفاعل نهادن تمام نشود چون **كَانَ** مطر شد باران یعنی حصل
و او را کان می گویند و کان آمده نیز باشد بدانکه افعال مقاربه چهارست عسی و کا
و کرب و اوشک این افعال در جمله اسمیه وند چون کان اسم را بر رفع کنند الا آن که
خبر ایشان فعل مضارع باشد با آن چون **عَسَى** زید **اَنْ یَحْسُنَ** یا بی **اَنْ یَحْسُنَ** عسی
و شاید فعل مضارع با آن فاعل عسی باشد و خبر احتیاج نیفتد چون **عَسَى** اَنْ یَحْسُنَ
زید در محل رفع بمعنی مصدر **فصل** بدانکه افعال مح و دوم چهار است بغم و حن
برای مح و بئس سائر برای دم و هر چه ما بعد فاعل باشد آن را مخصوص بآمد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

آن اشعار را که در این کتاب است
چنانچه باطل است و اما مقصود از آن
در این کتاب است و اما مقصود از آن
چنانچه باطل است و اما مقصود از آن

ما یصح بالذم لو شطرا است که فاعل معرفت بلام باشد چون نعم الرجل یوما مصداق
نعم فعل و صلاحت نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
سبوی فلام چون نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
مستتر و نعم و رجلا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و خبر زید فعل بیعت و ذوالفعل
و مضمون البیعت همچنین الرجل یسال الرجل و فصل بدانکه فاعل تعجب و صیغه از مصدر
تلاشی مجرد باشد اول ما فاعله ما حسن بدانکه عکس است زید تقدیره انما شیء حسن
ما مبتنی انما شیء است و محل رفع با ابتدا و حسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل حسن هو
در مستتر زید مفعول دوم فاعل چون حسن بدانکه صیغه حسن مرست معنی خبر تقدیرش
آحسن بدانکه صیغه حسن بار آمده است باب سوم در عمل اسماء عامله و آن مازو
قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان ان است من مازو و می و انی و انی و ادما
حیما و مبنی فعل مضارع ایجرم کند چون من نصرت احب ما تفعل افعول و انما
اجلس و منی نعم انما و انی شیء کل و انی کتب و انما کتب و انما کتب و انما کتب
اقصد و مبنی تصدیق و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون سبها و سبها
و سب عان اسم انبار بر فاعلیت بر رفع کنند چون سبها و یوم العبدای بعد سوم
اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و نهل و علیک و ذنک و یا سبها و سبها
کنند بنا بر مفعولیت چون وید و زید ای افند و چهارم اسم فاعل معنی
یا استقبال عمل فعل معروف گذشت طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از
باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی
حون زید ضارب ابوه عمه و یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب
ابوه بکرا یا موصول چون را بی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمه یا ذوالحال
باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب
زید عم یا حرف نفی چون ما فیم زید همان عمل که قام و ضرب میگرد و قائم و ضارب

نعم فعل و صلاحت نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
سبوی فلام چون نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
مستتر و نعم و رجلا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و خبر زید فعل بیعت و ذوالفعل
و مضمون البیعت همچنین الرجل یسال الرجل و فصل بدانکه فاعل تعجب و صیغه از مصدر
تلاشی مجرد باشد اول ما فاعله ما حسن بدانکه عکس است زید تقدیره انما شیء حسن
ما مبتنی انما شیء است و محل رفع با ابتدا و حسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل حسن هو
در مستتر زید مفعول دوم فاعل چون حسن بدانکه صیغه حسن مرست معنی خبر تقدیرش
آحسن بدانکه صیغه حسن بار آمده است باب سوم در عمل اسماء عامله و آن مازو
قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان ان است من مازو و می و انی و انی و ادما
حیما و مبنی فعل مضارع ایجرم کند چون من نصرت احب ما تفعل افعول و انما
اجلس و منی نعم انما و انی شیء کل و انی کتب و انما کتب و انما کتب و انما کتب
اقصد و مبنی تصدیق و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون سبها و سبها
و سب عان اسم انبار بر فاعلیت بر رفع کنند چون سبها و یوم العبدای بعد سوم
اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و نهل و علیک و ذنک و یا سبها و سبها
کنند بنا بر مفعولیت چون وید و زید ای افند و چهارم اسم فاعل معنی
یا استقبال عمل فعل معروف گذشت طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از
باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی
حون زید ضارب ابوه عمه و یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب
ابوه بکرا یا موصول چون را بی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمه یا ذوالحال
باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب
زید عم یا حرف نفی چون ما فیم زید همان عمل که قام و ضرب میگرد و قائم و ضارب

نعم فعل و صلاحت نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
سبوی فلام چون نعم صاحب القوم و یا صیغه تمیز نکره منصوب چون نعم کلما یفعل نعم بوا
مستتر و نعم و رجلا منصوب است بر مفعول زید که موصوف است و خبر زید فعل بیعت و ذوالفعل
و مضمون البیعت همچنین الرجل یسال الرجل و فصل بدانکه فاعل تعجب و صیغه از مصدر
تلاشی مجرد باشد اول ما فاعله ما حسن بدانکه عکس است زید تقدیره انما شیء حسن
ما مبتنی انما شیء است و محل رفع با ابتدا و حسن محل رفع خبر مبتدا و فاعل حسن هو
در مستتر زید مفعول دوم فاعل چون حسن بدانکه صیغه حسن مرست معنی خبر تقدیرش
آحسن بدانکه صیغه حسن بار آمده است باب سوم در عمل اسماء عامله و آن مازو
قسم است اول اسماء شرطیه یعنی ان ان است من مازو و می و انی و انی و ادما
حیما و مبنی فعل مضارع ایجرم کند چون من نصرت احب ما تفعل افعول و انما
اجلس و منی نعم انما و انی شیء کل و انی کتب و انما کتب و انما کتب و انما کتب
اقصد و مبنی تصدیق و و هم اسماء افعال معنی فعل ماضی چون سبها و سبها
و سب عان اسم انبار بر فاعلیت بر رفع کنند چون سبها و یوم العبدای بعد سوم
اسماء افعال معنی امر حاضر چون وید و نله و نهل و علیک و ذنک و یا سبها و سبها
کنند بنا بر مفعولیت چون وید و زید ای افند و چهارم اسم فاعل معنی
یا استقبال عمل فعل معروف گذشت طانکه اعما و کرده باشد بر لفظی که پیش از
باشد و آن لفظ یا مستبدا باشد در لازم چون زید قائم ابوه و در معدی
حون زید ضارب ابوه عمه و یا موصوف باشد چون مررت بر رجل ضارب
ابوه بکرا یا موصول چون را بی القایم ابوه و جاری الضارب ابوه عمه یا ذوالحال
باشد چون جاری زید را کبا علامه فرسا یا جمله استفهام چون ضارب
زید عم یا حرف نفی چون ما فیم زید همان عمل که قام و ضرب میگرد و قائم و ضارب

دیگر و در هر یک از این مضارع از انصاف بجا زدن فعل مضارع را بر معنی کند چون یضرب
 زیر این می یضرب بر او عست زیرا که غالی است از انصاف و جازم تمام شده عوامل تبیین
 اینده تالی عود خالیه در نواید شمرته که در سخن آن اجاست و آن سده فصل است
فصل اول در تالیع با آنکه تالیع لفظی است که در تالیع لفظی سابق باشد با عزا
 سابق اینجهت و لفظ سابق را متبوع گویند و حکم تالیع آن است که همیشه در اعراف
 موافق متبوع باشد و تالیع پنج نوع است **اول** صفت و او تالیع است که دلالت کند بر
 معنی که متبوع باشد چون جاری جل عالم یا معنی که متعلق متبوع باشد چون جاری
 رجل حسن عالم یا ابو و مثلاً **قسم اول** در چه موافق متبوع باشد در تعریف و تکریم
 و تذکیر و تانیث و افرا و شنی و جمع و رفع نصب جرح و عی جل عالم و رجلان عالم
 و رجال عالم و امرأه عالمه اما آن عالمات شش قسم است **و دوم** متبوع
 متبوع باشد در تعریف و تکریم و رفع نصب جرح و عی جل عالم یا ابو و مثلاً تکریم
 بجهت خبر صفت توان کرد چون جاری جل عالم ابو و در حقیقت عالم تکریم لازم باشد
 و دوم تا کید او تالیع است که حال متبوع را مقرر کند و اندر نسبت و متمول است
 نماید و تا کید بر دو قسم لفظی معنوی تا کید لفظی تکرار لفظ است چون زید زید
 قائم و ضرب بید و آن آن یزید قائم و تا کید معنوی هشت لفظ است نفس و
 و کلا و کلتا و کل و جمع و اکتع و اتبع و اجمع چون جاری زید نفس و جاری الزیدان
 و نفسها و جاری الزیدون و نفسهم و عین برین قیاس کن جاری الزیدان کلاها
 و الیهن و کلتاها و کلا و کلتا خاص اندیشی و جاری القوم کلهم و اکتعون و اکتعون
 و اکتعون و اکتعون بدانکه اکتع و اتبع و اجمع اتبع اندازان اجمع پس بر دو
 اجمع و مقدم بر اجمع نباشند سوهم بدل و او تالیع است که
 مقصود نسبت او باشد و بدل بر چهار قسم است بدل الکل بدل الاشتمال

این تالیع را در هر یک از این مضارع از انصاف بجا زدن فعل مضارع را بر معنی کند چون یضرب
 زیر این می یضرب بر او عست زیرا که غالی است از انصاف و جازم تمام شده عوامل تبیین
 اینده تالی عود خالیه در نواید شمرته که در سخن آن اجاست و آن سده فصل است
فصل اول در تالیع با آنکه تالیع لفظی است که در تالیع لفظی سابق باشد با عزا
 سابق اینجهت و لفظ سابق را متبوع گویند و حکم تالیع آن است که همیشه در اعراف
 موافق متبوع باشد و تالیع پنج نوع است **اول** صفت و او تالیع است که دلالت کند بر
 معنی که متبوع باشد چون جاری جل عالم یا معنی که متعلق متبوع باشد چون جاری
 رجل حسن عالم یا ابو و مثلاً **قسم اول** در چه موافق متبوع باشد در تعریف و تکریم
 و تذکیر و تانیث و افرا و شنی و جمع و رفع نصب جرح و عی جل عالم و رجلان عالم
 و رجال عالم و امرأه عالمه اما آن عالمات شش قسم است **و دوم** متبوع
 متبوع باشد در تعریف و تکریم و رفع نصب جرح و عی جل عالم یا ابو و مثلاً تکریم
 بجهت خبر صفت توان کرد چون جاری جل عالم ابو و در حقیقت عالم تکریم لازم باشد
 و دوم تا کید او تالیع است که حال متبوع را مقرر کند و اندر نسبت و متمول است
 نماید و تا کید بر دو قسم لفظی معنوی تا کید لفظی تکرار لفظ است چون زید زید
 قائم و ضرب بید و آن آن یزید قائم و تا کید معنوی هشت لفظ است نفس و
 و کلا و کلتا و کل و جمع و اکتع و اتبع و اجمع چون جاری زید نفس و جاری الزیدان
 و نفسها و جاری الزیدون و نفسهم و عین برین قیاس کن جاری الزیدان کلاها
 و الیهن و کلتاها و کلا و کلتا خاص اندیشی و جاری القوم کلهم و اکتعون و اکتعون
 و اکتعون و اکتعون بدانکه اکتع و اتبع و اجمع اتبع اندازان اجمع پس بر دو
 اجمع و مقدم بر اجمع نباشند سوهم بدل و او تالیع است که مقصود نسبت او باشد و بدل بر چهار قسم است بدل الکل بدل الاشتمال

حروف مصدیه آن سیاه است ما و آن بر فعل رود تا فعل معنی مصدر باشد
 پنجم حروف تخصیض آن چهار است الا و لا و کوا و کونا ششم حروف توجیه
 و آن هکذا است برای تحقیق و راضی برای تقریب یا ضی حال و مضارع برای تفهیم
 هفتم حروف استفهام و آن سه است و هجره و هل و من ششم حروف سجع و آن
 کلا است بمعنی بازگو و دیدن و بمعنی حقایق آمده است چون کلا سوف تعلمون ما هم
 تونین آن ج است ملکی چون بد و دیگر چون صدای انگشت سکوت آبی وقت ما اما ص
 بضم تنوین معناه انگشت انگشت الا آن عوض چون یومئذ و مقابله چون مسلم
 و ترجم که در آخر بیات باشد اقلی اللوم عادل العباد و قونی ان اصبحت لقد
 اصبا یا تونین ترجم در رسم فعل حرف رود اما چهار اولین خاص است با هم
 و با هم نون تا کید در آخر فعل مضارع خفیفه چون اضرن ثقيله چون اضرن و در هم
 حرف زیاده و آن هشت حرف است ان و آن و ما و لا و من کاف و ما و لا هم چهار
 آخرین در حروف جر و اگر شده و و از هم حروف شرط و ان و است اما و لو
 اما برای تفصیل و فا و جو ارض لازم باشد کفره تعالی فیهم شقی و سعید فاما الذین ساءوا
 النار و اما الذین ساءوا فی الحیة و لو برای انتقار ثانی بسبب انتقار اول چون
 لو کان فیها المنة الا الله لفسدنا میسر و هم لولا و او موضوع است برای انتقار
 ثانی بسبب اول چون لولا علی البکاء عمر چهار و هم لام مفتوحه برای تاکید
 چون لریذ افضل من یما نزد هم ما یعنی ما و ام چون اقوم ما جلس الایمه
 شش از و هم حروف محطوف و آن ه است او فاعل و هم حتی و کما و او لم و لا و بل و لكن
 الحمد لله علی احسانه که درین آیات فرخنده فرجام نسخیه مبشر که نحو میر من تصنیفات
 میر سید شریف قدس سره تاریخ سیوم شهادت ۱۰۸۵ هجری قمریه تصحیح مولانا مایه
 قدرت احمد شاه و مولوی بل احمد صاحب سلمه الدعا و کتاب خوشنویسان لاله شیوالا و مطبع حسینی

بحرف العطف وشعره والبديل وعطف البيان والكنى المضمرات واسماء الاشارة
والموصولات الكليات والاسماء الافعال واسماء الاصوات وبعض الفاعل
ايضاً الاسم على قسمين مشتق وجامد فالمشتق اسم الفاعل اسم المفعول
والصفة المشبهة واسم التفضيل واسم الزمان واسم المكان واسم الآلة
والجامد ما سواه كالمصدر وغيره **والفعل** ما ض ومضارع والامر مطلق لا ماض
والامر بهما ونهي فالماضي والامر باللام سميان ما سواهما مفعول للمصدر
يرفع اذا تجرد عن الناصب الجازم وينصب بالنائب ويجزم بالجازم و
يسمي كذا الناصب الجازم في تحت الحرف الامر باللام والنهي في غير ان بدأ
ثم اعلم ان الفعل لازم ومتعدي فاللازم لا لا يقتضي مفعولاً به مثل باق
الصلوة والمتعدي ما يقتضيه وهو على ثلاثة انواع متعدي الى مفعول به واحد كقوله
ومتعدي الى مفعولين مثل علم واغطي ومتعدي الى ثلاثة مفاعيل نحو اعلم واكرم
منه حروف عالمة ومنه حروف غير عالمة فالعالمه انحوا وهي سبعة
عشر حرفاً الاء والتاء والكاف والواو والهمزة وحلا وعدا ورب
حاشا ومن وعن وعلى وحتى وفي والى والناصب للفعل المضارع و
اربعه ان وكن كي واذن الجوازم للمضارع وهي خمسة ان وكن ولما والام
الامر ولا انهي **والحروف المشبهة التي تنصب الاسماء** وترفع الاسماء
وهي ان ان كان لكن وكنت وعل وتلحقها ما يتلحق به مثل حينئذ على
الافعال ايضاً **وحروف النداء التي تنصب المنادي المضاف**
ولم يشبه النكرة هي خمسة يا ويا ويا ويا ويا الهمة ولا النافية للجنس لا واما
بمعنى ليس غير العالمه **الحروف العاطفة** هي الواو والفاء ثم وحتى و
واما واو لا وبل ولكن **حروف التبيين** هي لا انا ما حر واللمحاه

هذا هو الحرف العطف وشعره والبديل وعطف البيان والكنى المضمرات واسماء الاشارة والموصولات الكليات والاسماء الافعال واسماء الاصوات وبعض الفاعل ايضاً الاسم على قسمين مشتق وجامد فالمشتق اسم الفاعل اسم المفعول والصفة المشبهة واسم التفضيل واسم الزمان واسم المكان واسم الآلة والجامد ما سواه كالمصدر وغيره والفعل ما ض ومضارع والامر مطلق لا ماض والامر بهما ونهي فالماضي والامر باللام سميان ما سواهما مفعول للمصدر يرفع اذا تجرد عن الناصب الجازم وينصب بالنائب ويجزم بالجازم ويسمي كذا الناصب الجازم في تحت الحرف الامر باللام والنهي في غير ان بدأ ثم اعلم ان الفعل لازم ومتعدي فاللازم لا لا يقتضي مفعولاً به مثل باق الصلوة والمتعدي ما يقتضيه وهو على ثلاثة انواع متعدي الى مفعول به واحد كقوله ومتعدي الى مفعولين مثل علم واغطي ومتعدي الى ثلاثة مفاعيل نحو اعلم واكرم منه حروف عالمة ومنه حروف غير عالمة فالعالمه انحوا وهي سبعة عشر حرفاً الاء والتاء والكاف والواو والهمزة وحلا وعدا ورب حاشا ومن وعن وعلى وحتى وفي والى والناصب للفعل المضارع واربعة ان وكن كي واذن الجوازم للمضارع وهي خمسة ان وكن ولما والام الامر ولا انهي والحروف المشبهة التي تنصب الاسماء وترفع الاسماء وهي ان ان كان لكن وكنت وعل وتلحقها ما يتلحق به مثل حينئذ على الافعال ايضاً وحروف النداء التي تنصب المنادي المضاف ولم يشبه النكرة هي خمسة يا ويا ويا ويا ويا الهمة ولا النافية للجنس لا واما بمعنى ليس غير العالمه الحروف العاطفة هي الواو والفاء ثم وحتى واما واو لا وبل ولكن حروف التبيين هي لا انا ما حر واللمحاه

هذا هو الحرف العطف وشعره والبديل وعطف البيان والكنى المضمرات واسماء الاشارة والموصولات الكليات والاسماء الافعال واسماء الاصوات وبعض الفاعل ايضاً الاسم على قسمين مشتق وجامد فالمشتق اسم الفاعل اسم المفعول والصفة المشبهة واسم التفضيل واسم الزمان واسم المكان واسم الآلة والجامد ما سواه كالمصدر وغيره والفعل ما ض ومضارع والامر مطلق لا ماض والامر بهما ونهي فالماضي والامر باللام سميان ما سواهما مفعول للمصدر يرفع اذا تجرد عن الناصب الجازم وينصب بالنائب ويجزم بالجازم ويسمي كذا الناصب الجازم في تحت الحرف الامر باللام والنهي في غير ان بدأ ثم اعلم ان الفعل لازم ومتعدي فاللازم لا لا يقتضي مفعولاً به مثل باق الصلوة والمتعدي ما يقتضيه وهو على ثلاثة انواع متعدي الى مفعول به واحد كقوله ومتعدي الى مفعولين مثل علم واغطي ومتعدي الى ثلاثة مفاعيل نحو اعلم واكرم منه حروف عالمة ومنه حروف غير عالمة فالعالمه انحوا وهي سبعة عشر حرفاً الاء والتاء والكاف والواو والهمزة وحلا وعدا ورب حاشا ومن وعن وعلى وحتى وفي والى والناصب للفعل المضارع واربعة ان وكن كي واذن الجوازم للمضارع وهي خمسة ان وكن ولما والام الامر ولا انهي والحروف المشبهة التي تنصب الاسماء وترفع الاسماء وهي ان ان كان لكن وكنت وعل وتلحقها ما يتلحق به مثل حينئذ على الافعال ايضاً وحروف النداء التي تنصب المنادي المضاف ولم يشبه النكرة هي خمسة يا ويا ويا ويا ويا الهمة ولا النافية للجنس لا واما بمعنى ليس غير العالمه الحروف العاطفة هي الواو والفاء ثم وحتى واما واو لا وبل ولكن حروف التبيين هي لا انا ما حر واللمحاه

لا تملك ما حولي و
 التمسك بغيري
 ورسولنا
 يا صاحبنا
 بعد استغفارنا
 ضللت ابنا
 ربه ثم
 ارجع
 انك
 استرجع
 كبريا و
 العظمى
 مع نور
 غفيرة
 احسن
 استرجع
 مخلص
 معني
 عليك
 وارتعاب
 يا ارحم
 النعم
 فني
 عبيد
 و
 شد
 عبيد
 الله
 الوهم

تحت الخلاصة
قوله دون التاكيد الخ بداكه فون تاكيد دون است ايكي خفيفه دوم ثقيله
فون خفيفه فون ساكن رانا مند و سكون او حجت مبنی بودن زیر که اصل در سائله
است و ثقيله مشدده باشد و مفتوحه زیر که مخففه است تشدید ثقیل فون تا کید مخصوص
بفصل قبل باشد و اصل شود در مخو اضربن نخی لا تضربن و الا تضربن مثل بل تضربن و ثقیل
تضربن عرض مثل الا تضربن فاضیت و تضربن و التمه لا فعلن کذا و نحو تخصیص آنست که این
دال طلب فعل اند بخلاف ماضی حال و تا کید لشی مطلوب مخصوص بود غیر مطلوب را تا کید
نکند و کم آید فون ای دفعی پس گفته نشود زیرا ما یقو من الا طلب لاحیه که
نقی خالی است از معنی طلب گاهی در نفی نیز آید بنا بر مشابهاست و ان نفی مبنی و جواب
تضمین مثبت لازم باشد و بسیار آید در شرط که موکد با و نحو اما تفعلن کنذا فی شرح اجماعی فافهم
فانکده فون نام فون ساکن است و آن دلالت کند بر ممکن بودن اسم و آنرا تونین ممکن نام
نحو یزد و ای این سخن را قسم دیگر هم است آن سخن دیگر برای حق در معرفه و مکره مخصوصه و تونین
عوض کل بدل مضایقه آخر مضایق از بد و میند و تونین بد که بمقابل فون نشیند و جمع و دوشل مستلزم
ترکم که آخر مضایق از بد برای حق می شعر اقلی الا فاعل و ان که در اصل الصلک بود و نفعی جده و الا فاعل
صنع

[illegible]

مجلس

مجلس السرايا

الحمد لله على نعمائه

طهارة وشفقة

مجلس الشورى

عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الوهاب

مجلس

مجلس

اعني ان

عبدالله بن عبدالمطلب

التواضع الاول

و اصل
جسم العبد و بزه و اصل
مذلول یا ذلولان یا شایسته استخوان
از جسم انحطاط هم دور شد و اسم مشتق
و معنی زلفت و بزه و صفت فخر و بزه
فصل بالکسر و بعضی بالضم و افعال جمع این برداشت
و در این چهار لغت است اسم بالکسر و بالضم و اسم
فصل بالکسر و بعضی بالضم و افعال جمع این برداشت
و در این چهار لغت است اسم بالکسر و بالضم و اسم
فصل بالکسر و بعضی بالضم و افعال جمع این برداشت
و در این چهار لغت است اسم بالکسر و بالضم و اسم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

در کل و آفرینش

الذليل كرهه باقر الله ورسول الله لا يوجد كرهه

بعد از تحویل حد او دو درود مصطفی

و خدا ای تو را
و در مظهر
این گره اندین
نقطه که بجای
تمام بدو حالت
و جب الوحد
و جدی
و جدی
و جدی

و در این کتاب که در این کتاب است
در این کتاب که در این کتاب است

مجلس صد و پنجاه و نهم

نعت الیایک پیغمبر رسول مجتبی

100-443887-100

ست مع خسر و غازی مغرالدین حسین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وہاوساکن معنی ملک انام

عادل و امام باقر و امام جعفر

صاحب شوکت

سید الشہداء، سیدنا محمدؐ و پیغمبر اکرمؐ

خامی وین اقباب مع

41

کاروانشان ۱۲م از بهار خجسته ۱۳۹۰

ام آتھیں ہیں، جسے ہنسنے، دیکھنے، غم، اور سحر سے

تاریخ و جغرافیة ایران

میں نے اس کو بھی دیکھا ہے، مگر میں نے اس کو بھی نہیں دیکھا ہے۔

علائق واجب و برید و باشد و

وہی ہے جس نے ان کو اپنا

...

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس ۱۰۰

۱۰۱

چون دعای سابر او

زادہ

چون وعای شایبزاوہ سال و نہ صبح و سکا

والله اعلم بالصواب

النوع الثاني في
تعلق على البيت
البيت والبيت
المعنى والمسمى
الحرفين المعنيين
والبيتان المعنيين
وقد ضلنا الكافي عن هذا

نحو انما زيدا بن علي

النوع الثالث
خزان ماء
المستعملين
الذين يملكون
النوع الرابع
النوع الرابع

نوع چهارم

وَأَوْبَىٰ وَهَمَزُ إِلَّا أَيَا وَأَمْنِي هَمِيزًا

وایا و هم والایا و ای هیا

نائب اسم ادیس اینست حرفی

ان ولن پس کی اذن این چاره حرف معتبر
اصل این لا ان تر و خلیل
بجز حذف شد تحقیق پس
لا ان ماند بقعه آف

نصب تقبل کنز این جمله و اتم مقصدا

النوع الثامن
حرف ناصبة اسم

اسما
 فضيلت السلامه الكثر
 على التميز وى اربعة
 الاول لفظ عشرة وعشرين
 تسعين اذ كان
 الى تسع اذ كان
 والثالث كما في الرابع

الشيخ العلامة

[illegible]

و دیگر افعال متعارف در عمل چون ناقص اند

[illegible]

بست آن کادو کرب با او شک دیگر عسی

[illegible]

چهار همچون نعم بس ساء دیگر جدا

افعال مقاربه

[illegible]

أَوْضُ أُمْرِي إِلَى الْبَدَنِ أَنْ تَصِيرَ بِالْعَبْدِ

قطعه نایخ اشبح که متعلی متخلص باظهر



بطبع شرح صد عالم در شعاع که مولانا جامی که
بخوشی و شد اظهر که نایخ بود این نظم جامی که گفت
۱۱۹۹

در مطبع حسینی مجله محمد نکر میر حسن می طبع نمود

شرح معنی ہر یک از توفیق باری می کنم

استغاثه رایج الصاق طرفیت قسم

ہم صاحبِ نقابلِ تعدیہ دان مطلقا

تالور میرفت از جمله اسماء و صفات

گشت استعمال و مخصوص لفظ الله

به تشبیه است کان و آفران و زائر

نیز اسم آمد یعنی مشکل کاف ای ناسم

لَا مَبْرَأَ لَكَ مِنْ عَاقِبَتِ عِلَّتِ قِسْمِ

میرزا بدیع الرحمن رامد ف بعد قول ای سر

و او ان پر ویتیم و ان لیک داخل شو

[illegible]

از برای ابتدا اند زمان آمدند و ابتدا نیز آید خود را
ای که در وقت دو نفر میزدیم ای از ابتدای روز است
انچه مقصود از عدد باشد ز مدت مر

بهر استننا خلا هست عدا بهم این یقین
بهر کی فعل اندیشک گزند حول ما

وضع بر از سه دلیل است استعمال
و استعمال این مد کلام با کلام
موصوفه مخصوص است بر
بر خلاف وضع در تکثیر باشد

ایک مجروح سنگر باشد و موصوف
هم مقدار آمد از بعد و او ای و علی

[illegible]

بهر تیز است جاشانی برای ظرفیت
 نوی کشتنار
 سید ارجا قلی

بهر تیز است جاشانی برای ظرفیت
 نو جانی القوم جاشانی ظرفیت
 در صورت فعل بودن آن ای آمد مراوم
 سدا یزید

بهر استعلا علی وزن برای است
 ای حقیقی باشد زید علی اسطخ دوم
 مجازی و غلبه دین

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

بهر تبع و بیان هم آید در نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی
 نفی الی ان در بیان که نفی

نوع ثانی شش حرف و نوع ثالث شد و در
ان با آن کان لیت لیکن وصل
الشیع
ان با آن کند تحتی مضمون جعل
ان را کسور خوان ابتدا و بعد قول
بعد موصول و قسم مفتوح خوان چار
زان یکی نیست کان واقع شود میرضا
نیز چون واقع شود معقول فعل مبتدا

[illegible]

بهر استنشاست الاعم بود غنی او

لغت
 الفاعل
 الآخيه
 والذ
 اربعة
 جمع
 الت
 وحي
 وفعول
 وفعول
 فعلين
 مت
 متب
 واما
 فب
 يغض
 اما
 بالو
 تخف
 ان
 ون
 باب

چهارم

کے لیے

2

خدا را بپندار


2

دین بزرگوار

•

سابقہ

11

[illegible]

لا موان از بهرام و از برای نبی لا

[illegible]

وضع لما به استغراق نفسی خاصی است

جا

النوع السابع

اینما اتی تہ اسم جازم اند مر فعل را

ہر مکی رنج برای شطح جوانان یقین

پس چون داخل شود شرط و جزا را بپای

نوعی از من ناصب اسم شکر جاری

هست چون میتر باشد آن منکر هر کجا

[illegible]

دو کلمه علیک جمل است

مقرر مضمون حمله با صبح و یا مسی

نخل ساز و مقترن مضمون جمله با نهار

بات ساز و مقترن بالیل ضعی با صحا

تیر این جمله معنی صا ر هم باشند تمام

لیک نخل بات نایه تمام برگز آیت

می کند تو قیت سی دامن جمله ولی

سما بان ت که آتش خبر دار هست

ما برح مازال فانک مجنیدان مافتی

خطا استمر اخبار اسمها را بی خطا

یس به نفی مضمون حمل شدن شمع

حکم ما من نه الافعال باشد حکما

نخل ساز و مقترن مضمون جمله با نهار
بات ساز و مقترن بالیل ضعی با صحا
تیر این جمله معنی صا ر هم باشند تمام
لیک نخل بات نایه تمام برگز آیت
می کند تو قیت سی دامن جمله ولی
سما بان ت که آتش خبر دار هست
ما برح مازال فانک مجنیدان مافتی
خطا استمر اخبار اسمها را بی خطا
یس به نفی مضمون حمل شدن شمع
حکم ما من نه الافعال باشد حکما

نوع عاشقانه بینش بدان دی عشر
 منحصر در چار فعل این نوع گشت انبی
 النوع اسماوی عشر
 باز افعال متعارف عمل چون ناقص است
 گشت آن کج و کرب با او شک و گریه

کا و باشد ال بر قرب خبر بیشک ان

لک از روی حصول ای اهل فضل و
 چون کرب با او شک از بهر شروع اسم نباتات و در
 بعد از آن ثانی عشر هم منحصر در چار فعل
 گشت آن کج و کرب با او شک از بهر شروع اسم نباتات و در

نوع عاشقانه بینش بدان دی عشر
 منحصر در چار فعل این نوع گشت انبی
 النوع اسماوی عشر
 باز افعال متعارف عمل چون ناقص است
 گشت آن کج و کرب با او شک و گریه
 کا و باشد ال بر قرب خبر بیشک ان
 لک از روی حصول ای اهل فضل و
 چون کرب با او شک از بهر شروع اسم نباتات و در
 بعد از آن ثانی عشر هم منحصر در چار فعل
 گشت آن کج و کرب با او شک از بهر شروع اسم نباتات و در

برای نظم

علمت باوجہ تباریت

بہر ظن خلت و حبت چون غلت است چو شیا

بہم بود معنی ذکر بعض این افعال را

لکھنؤ میں مقصدا

چون علت گاه و معنی فت ای

رافع فاعل بو، و ہر فعل و مفعول را

فعل واقع می کند منصوب فی لازم فاعله

اسم فاعل اسم مفعول وصف بامصدا

و عمل حقین فعلهای بخشش رفع جواب

شترط قصد در عمل باشد منتهی بودش
ای باطنی می باشد هر چه
بودن او نیست و می باشد
تا ماست معال از هر عمل باشد

اسم فاعل یعنی حال استقبال شد

[illegible]

بیا که بر موصوف یازد و اسکان بر حرف نفی

کتاب التفتاح فی معرفة اصول الایمان

یقین
در حق این در سر ایستد مید

در حق گیر و جمع و تثنیه

تصانیف اسم تام باشد کان

تثنی جمع و تثنیه

معنی تماش که او را سوی

عامل فعل مضارع مغنوق

اسم مغنوق است چون اسم فاعل

اسم فاعل است

شخصیت چون اسم فاعل

ای صفت مشبیه است که مشبیه باشد

افضل لازم برای آنکه فاعل است

بایلی از چار اشیا که در ایضا

شغوف معنی تمام اسم تام می

شد اضافت بکمی چار نشانا

ایس سماع معنوی و اکوس

بیتدا

پنجین معنی بود عامل یقین

احمد لله و الله که نسخی مملو بعد شرح مائه عامل منظومه تصنیف نایاب جامی

در متن آرمیه بر جاشیه تجشیه موبلوی قدرت احمد صاحب ملک الله تعالی

۵۹ هجری

و تصحیح و تعالیه خادم الطلبة مقبول احمد و کتابت شوالا در صحنی

در حق این در سر ایستد مید
در حق گیر و جمع و تثنیه
تصانیف اسم تام باشد کان
تثنی جمع و تثنیه
معنی تماش که او را سوی
عامل فعل مضارع مغنوق
اسم مغنوق است چون اسم فاعل
اسم فاعل است
شخصیت چون اسم فاعل
ای صفت مشبیه است که مشبیه باشد
افضل لازم برای آنکه فاعل است
بایلی از چار اشیا که در ایضا
شغوف معنی تمام اسم تام می
شد اضافت بکمی چار نشانا
ایس سماع معنوی و اکوس
بیتدا
پنجین معنی بود عامل یقین
احمد لله و الله که نسخی مملو بعد شرح مائه عامل منظومه تصنیف نایاب جامی
در متن آرمیه بر جاشیه تجشیه موبلوی قدرت احمد صاحب ملک الله تعالی
۵۹ هجری
و تصحیح و تعالیه خادم الطلبة مقبول احمد و کتابت شوالا در صحنی

استدلال فی الشیاء و الحروف

احمد نندوانست که از مجموعه نحو شرح مائتة عالم تصحیف
و تحشی فاضل لوزعی عالم لمعی جامع مقول و
منقول اقف فروع و اصول لای الهی
صاحب فیض آبادی در بیست
لکنتو متصل انی لکنت
فصل فی شرح بطبع محمد
در شهر رمضان المبارک
۱۲۵۹

استدلال حاجی محمد طبع

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in a cursive script.

Handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the text from the main body.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text from the main body.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text from the main body.

Handwritten marginal notes on the left side of the page, continuing the text from the main body.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text from the main body.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the text from the main body.

ويعمل شاعره

خاك يا ابن في زايو
متكرو و ترو
شده و ذوق شاعره
و شغفه كه في سطر
نخس هه اكالي
هل هه و حني فرغ
بس حني سطر
رته و بر تير
و او آيد بر تير
مكوره افش رايا
سازد و كونه تير
ور نيوت افشا
بغير ضرورت تير
هشدر را كه همت
بودن لي كه هل
وسيت اعرف هه
انتي شغفه هه
و او الفش كل غو
ماذلف انشال كه
وعلى غيره باشد لام
ي آيد ١٢ اشخ
نه مثال شغل افشا
زير كه بعينش براون
سوارت ١٢

نحو المثال المذكور و هي محشبه بالاسم الظاهر بخلاف المثال
الحاث الابرته في الصلح ١٢
تمناه و يقال اليه على للاستعلاء نحو زيد على اسطح و بليتة
مثال سطر افشا
و قد تكون بمعنى الباء نحو مرث عنه معنى مرث به و من
نقل باقل تفسر افشا
و المجاوزة نحو مسيت لسم عن نقوس في للظرفية نحو
نقل باقل مفعول حرف جار مجوز ١٢ مبتدا خبر ١٢
المال في الكيس نظرت في الكتاب و للاستعلاء نحو قوله
نقل باقل جار مجوز متعلق بفعل خبر مبتدا ١٢
تعالى و لا تصلبكم في جذوع اخل و الكاف للتشبيه نحو
البيه دار غم كاشف ريشه افشا ١٢ مبتدا ١٢ خبر ١٢
كلاسه قد يكون ادة نحو قوله تعالى ليس كمنه شي و هو من ذلك
نقل خبرت ١٢ اي يفر و ستر اسم مكنون ١٢ مبتدا ١٢ خبر ١٢
الغاية في الزمان الماسني نحو ما رايته مذ يوم اجمعه او من جمعه
نقل باقل حرف جار متعلق بآياتان كورت ١٢
اي ابتداء عدم و قتي آياه كان يوم اجمعه الى الان قد تكون

ويعمل شاعره
خاك يا ابن في زايو
متكرو و ترو
شده و ذوق شاعره
و شغفه كه في سطر
نخس هه اكالي
هل هه و حني فرغ
بس حني سطر
رته و بر تير
و او آيد بر تير
مكوره افش رايا
سازد و كونه تير
ور نيوت افشا
بغير ضرورت تير
هشدر را كه همت
بودن لي كه هل
وسيت اعرف هه
انتي شغفه هه
و او الفش كل غو
ماذلف انشال كه
وعلى غيره باشد لام
ي آيد ١٢ اشخ
نه مثال شغل افشا
زير كه بعينش براون
سوارت ١٢

[illegible][illegible]

بجملہ عجمی و فارسی
اور مسندۂ ام مفضل زینت
باجوف جبار

فان كانت مثبتة وجب ان تكون مصدرة بان لا لام الابتدائية
ان زيد قائم ووالله زيد قائم وان كانت منفية كانت مصدرة
بما ولا وان مثل والله زيد قائم والله لا زيد في الدوام
والله ان زيد قائم وان كان جواب جملة فعلية فان كانت مثبتة كانت
باللام قد او باللام حد مثل والله قد قام زيد والله لا فعل كذا ان كان
منفية فان كان فعلها مضيا كانت مصدرة بامثل والله قام زيد ان كان فعلا مضيا
كانت مصدرة بما ولا وان مع النون مثل والله افعل كن او والله لا افعلن
كذا والله ان افعلن كذا وقد يكون جواب استم مخدوفا
ان كان قبله نعم جملة كالحكمة التي وقعت جوابه مثل زيد

بودن فعل مضارع مثبت که
 جواب قسم واقع است بسؤال
 بسند بود و صلیغ مخون
 زیرا که او عطا السقالب
 هم کافی چند و او کس فعل
 منفی بود پس غنی او عاوان
 و لا بود لیکن و ان فیکه
 آئید و مقید باشد بظایر
 حال هر دو غنی حال بود
 و از اینجا است که میرواند
 ما انعم ووا السدرا ووم
 درست لیند ویرا که در
 او است که معتمد علیا
 و غنی فعل مضارع که جواب قسم
 افتد علم و ان رست نیست
 لیکن مخجان بجزیر که حذف
 او بر ای اختصار و رست
 غنی فعل مضارع که مانند
 واکهای مختلف از فعل مضارع
 که جواب قسم افتاد و رست
 میجو و رست و رست و رست

[illegible][illegible]

يعود والثاني مخصوص بالكلية فلا يقال لعل شباب

مبداء ج ۱۲ متعلق بمبوس ۱۳
 ایہودی و دخل ما الکافۃ علی جمیعہا مکملہ علی کل قولہ تعالیٰ
 فاعلی ۱۴ متعلق ۱۵
 متعلق بمبوس ۱۶

أما الله واحد النوع الثالث ما ولا يشبهان بلين

النفى والدخول على المبتدأ أو انجر ترعان الاسم وتنصبان

انجرو ما تدخل على المعرفة ولا تدخل على النكرة

مثل ما نرى في المأول لا جمل طرفي النوع الرابع - وفي نصيب

الاسم فقط وهى بفتح الحرف الواو وهى بمعنى مع نحو
 اى اذ انضمت اليه الاسم فانه مع. ان جميعها مما لا يخرج عن اللفظ

استوی لما یخشیه والایه للآفتنا ویتصل بحبار

الْقَوْمَ الْأَزِيدَ الْوَسْطَى كَمَا جَاءَ الْقَوْمَ الْأَحْمَارَ وَيَا وَهْبِي الْقَرِيبَ

الکلیه حقایق و معانی
۲۱ ابو ویر و برتر از ایشان
شخصی یا اولاد او را
مستقل و منقطع
مستثنی بر وجه
انگیزد و فی الا
ایکجه تمام کلیت
درین کردن و از
و در اصطلاح کج
استثنای میرزا
تله
بهری برعکس از
بهری برعکس از

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

[illegible]



صفت عطف

میں نے

10

الحال

وہاں سے

10

10

فصل پنجم

...

فمن اجل ما

سید کا وطن غازی آباد

كل واحد منكم عليه ان يعصيا الله

روز دوشنبه ۱۳۰۲

الحضرة بعد از

وقت اتصال خبر

عالمیہ نعت خواجہ

۱۲۸

نہایت پروردگار

فصل پنجم

میں

لن تراني واسلموا لان عند الخليل فحدثت الهبة فحققتا
 لان ثم حذفت الالف لالتقاء الساكنين فثبتت لن على السببية
 اى يكون ما قبلها سببا لما بعدها مثل سلمت كى اذ حل الجنة
 فان الاسلام سبب لدخول الجنة واذن للجواب وانجزا
 بولا تحقيق لانى الزمان المستقبل فنبى لا تدخل الاعلى الفعل
 حرف استثناء وانجزا لم يفسد لان تنطق مع لامه وتوحيش على الفعل المستقبل
 استقبل مثل اذن حل الجنة فى جواب من قال سلمت
 النوع السادس حروف تجزى الفعل المضارع
 وبى خمسة ارف لم ولما ولا لام الامر ولا فى النهى
 ان للشرط وانجزا فلم يجعل المضارع ماضيا نفيما مثل لم تنه

چون سابق ازین
نواصب مثل مضاع
بود لهذا این دو کلام
مناسب افتاد است
و این حرف بشارت
آن محل خرم نیامد
مناسب آن بود که
مثال آن خادم مقدم
آرد بر دیگر حوایم
شیخ مقدمه مختصر
است که ای محفل
مضاع بزم موعی
شود بسبب نزوت
مثل قول شاعر
خوابش زین نعم و
استرجیم
الصلى الله علیه و آله
باجا نکرده انی شیخ
الوا

[illegible]

وہی ہے جو ہمیں اللہ تعالیٰ سے ملنے کے لئے دعا کرتا ہے۔

[illegible]

[illegible]

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.

سن ماوتی و مہا و ای و اینا وانی و حشما و اوما
مومن لایستعل لانی فوی العقول نخومن گیر منی الزمہ ای ان
گیر منی زید الزمہ ان گیر منی عمرو الزمہ و لایستعل لانی غیر
فوی العقول غالباً نحو ما تشرشترا ای ان تشر القل
شتر القل س ان تشر الثوب شتر الثوب و
مستی للزمان مثل مستی تذبذب اذوب ای ان تذبذب
اليوم اذوب اليوم و ان تذبذب غذا اذوب غذا
و مہا للزمان مثل مہا تذبذب اذوب ای ان تذبذب
اليوم اذوب اليوم و ان تذبذب غذا اذوب غذا

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page, continuing the commentary.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

مثل چهل زید ای نیت زید و ساوسنها با فانه موضوع
 نخل مثل مازید ای خد زید او قد جافیه ثلث لغات خد
 با بكون الهمة مكان الالف و ما زید و الهمة المكسوة
 و ما زید و الهمة المفتوحة و لا یزید اله اسماء من فاعل
 فاعلها ضمیر الخطاب مستتر فیها و ثلثهها موضوعه للفعل الما
 و ترتفع الاسماء الفاعلیة احد ما سیات فانه موضوع بعد
 مثل سیات زید ای بعد زید و ما یباشان فانه موضوع
 مثل شتان زید و ای افرق زید و و ما لشیاعا
 فانه موضوع لشیع مثل سرعان زید ای شیع زید النوع

نصب است با بر صفت
 سنی گفته که این
 قول صحیح است
 زید که اگر تصادف
 پیش از قبل اینها از
 تقدیر لغال ضرور
 است پس فاعل مقام
 فعل باشند و سنی هم
 نخواهند بود و بعضی
 گفته اند که اینها مبتدا
 هستند و بعد از
 مثل در فرع طلب بر
 سیات زید و ضمیر
 مقدر در صده قام
 مقام خبر است
 کذا فی المنهل
 نه در سرعان
 چند لغت است نسخ
 سین این مشهور و

کسی که
 تقدیر زید ثلث
 غایت و احوال
 کف و درین
 ضمیر ای ضمیر
 ماضی حال
 ضمیر ای ضمیر
 ضمیر ای ضمیر

نصب است با بر صفت
 سنی گفته که این
 قول صحیح است
 زید که اگر تصادف
 پیش از قبل اینها از
 تقدیر لغال ضرور
 است پس فاعل مقام
 فعل باشند و سنی هم
 نخواهند بود و بعضی
 گفته اند که اینها مبتدا
 هستند و بعد از
 مثل در فرع طلب بر
 سیات زید و ضمیر
 مقدر در صده قام
 مقام خبر است
 کذا فی المنهل
 نه در سرعان
 چند لغت است نسخ
 سین این مشهور و

ای صار القیم غنایا والیامه تم نفا علیا غلا محتاج الی الخیر فلا تكون
ما قصه وینند کتون بمعنی ثبت مثل کان یدای ثبت زید
والثانی صار و بوللا انتقال الی الانتقال لاسم من حقیقه الی حقیقه
آخری نحو صار الطین خرفا و من منقه الی منقه آخری مثل صار
غیا و قد کتون تامه بمعنی الانتقال من مکان الی مکان آخر
حینئذ تعدی الی نحو صار زید من بلد الی بلد و الثالث
اصبح و الرابع اسی و الخامس اصحی فیه
الثلثه لاقران مضمون جمله با و قایما الی الی الصبح
والصحی و المسامح اصح زید غیا معناه حصل غناؤه فی وقت

منب شاق
والمعبد
لیکن وقتیکه اسم
منبشان بود
منبش جبل
بشج
سا و در میل سنی
اهل باشد و حق او
است که نامه منسل
شود و هرگاه متعین بود
بود بعد عدم ناقصه
باشد و مثل سایرین
خفند ای طین اول
سفال نبود بعد
بنودن سفال بعد
گروید و وقتیکه
بدر میل خود
می شود و این کم

Handwritten marginal notes in Persian script, including commentary and additional text, written in various directions (horizontal and vertical) around the main text block.

وتم السلام لمن لم يحال
 ودمه طهره من الشبه
 آری اگر در احکام منظر لطیف
 مشارکا محال میخویم
 بنده چنانکه در شرح شمس
 است پس از شفا فی الامکان
 بجهت قتل کرده از هر سلسلی
 و در عینیکه غای و غفر
 باشد و عین احادیث لغت
 بنی تسمیه چنانکه است
 فعلک یضغ انما و العین
 و عین صلت و دم فعل
 یضغ فا و سکون عین
 فعل مکرفا و سکون عین
 یضغ فعل مکینش انکر و
 لغت می یضغ سوم
 و دم و دم صبر جهت
 متضغ یضغ سوم و کفا
 که معبر بود گفته که غای
 عرب بر لغت می یضغ
 از ماده و ابن علی که
 بریش از لغت دم و عین
 بسوی معنی الشاهرجه
 لغت جاری بودند
 اگر کسی آنها و لغت

[illegible]

اغل و منفق جمله فعلیه
تسبیحه فاعل فعلیه

اعترف باللام مثل نعم الرجل زيد فاعل نعم بالضم مثل نعم
 بالفتح فاعل نعم بالضم فاعل نعم بالضم فاعل نعم بالضم
 ونعم تقديره نعم الرجل زيد فاعل نعم بالضم مثل نعم
 على التقدير الثاني جليلين وقد يكونان عليه ما اضاف الى العرف باللام نحو نعم حساب
 الرجل زيد وقد يكون ضمير استمرارية نكرة منصوبة مثل نعم
 جلازيم والضمير المستتر عائ الى معهود ذمى وقد يحذف
 المخصوص او اول عليه قرينة مثل نعم العبد اي نعم العبد
 والقرينة باق الاية وشرط المخصوص ان يكون مطا بقا للفا
 في التعريف والتكثير والتذكير والتانيث والافراد والكتيبة

Handwritten marginal notes in Persian script at the top of the page.

وَأَجْمَعُ مِثْلُ نَعْمِ الرَّجُلِ زَيْدٍ نَعْمَ الرَّحْلَانِ الرَّيْدَانِ نَعْمَ الرَّجَالِ
الرَّيْدُونَ نَعْمَ الْمَرَأَةِ هِنْدُ نَعْمَ الْمَرَاتَانِ الْهِنْدَانِ نَعْمَت
النَّسَاءِ الْهِنْدَاتُ وَالثَّانِي نَعْمَ مَوْضِعٌ مَوْضِعٌ مَوْضِعٌ
سَنَابِلُ عِلْمٍ فَكَيْفَ نَعْمَ الْفَالِ الْتَبَعِيَّةِ الْعَيْنِ تَمَّ سَكَنَتِ الْعَيْنِ تَحْنِيضًا
وَفَاعِلُهُ الْيَضَاكِيُّونَ أَعْدَالُ الْأُمُورِ الثَّلَاثَةُ الْمَذْكُورَةُ فِي نَعْمٍ
حُكْمُ الْمُخْصُوصِ بِالذِّمِّ حُكْمُ الْمُخْصُوصِ بِالْبَدْحِ فِي جَمِيعِ الْأَحْكَامِ الْمَذْكُورَةِ
مِثْلُ نَعْمِ الرَّجُلِ زَيْدٍ نَعْمَ صَاحِبِ الرَّجُلِ زَيْدٍ وَنَعْمِ رَجُلِ
زَيْدٍ وَنَعْمِ الرَّحْلَانِ الرَّيْدَانِ نَعْمِ الرَّجُلِ الرَّيْدُونَ وَ
الْمَرَأَةُ هِنْدُ وَنَعْمُ الْمَرَاتَانِ الْهِنْدَانِ نَعْمُ النَّسَاءِ الْهِنْدَاتُ

عنه فاعل او اي اسم
نعمت معنوف لام باشد
بواسطه با لام واسطه
نعمت تر ميم نكره و نكره
عنه از احتمال وجه
اعراب وجه از فاعله
وقت بودن تعينه
و شسته او مطلق است
ما فاعل است
ولا تضاف الى شيطان
نعمت الرقيق اي
هو مثال حذف محذوف
ست صنف او را
فكر نحو و خياكله و نعم
مثل حذف كذا و نعم ليند
اي اليوب آورده
سبب بودن حكم
مخصوص بالذم مثل حكم
مخصوص بالمدح ١٢
التركيب
قوله فاعله ايضا
يكون آه و او حرف
عطف فاعل مضاعف
بجانب غيره واحد

Extensive handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script at the bottom of the page.

مناف بنعی وقت لکھ ان یوسف الہام مستغادر مع نام بہت کہ وقتہ بمقتدا و مشارالہ ویر بخا برائی مشارالہ ویر بخا مجموع اسم اشارہ و معنی دلکاف خطکھن و لکون اشارہ لام و معنی دا و حرف عطف و ذام قولہ و ذلک الہام کرب

خفا که در راز لایح است
انسان منکر آن
میدانم خود که چو کوه خاکی
فراوان مقام و دفعه است
مسلما و در نفس طاعت
باشند و در ریاضات
عسی و درام نامیدی
و این کمال گفته که
خارج بود و خارج
نیست پس عیون
نام است این فکرت
پس کمال گفته که
و این کمال گفته که
اولی خیال بود که
مصطفی کجا نمیدانم
کیف نیز از کجایان
هم بر خاکی کجایان
که کفعل کجا

اَنْ يَرْفَعَ الْاِسْمَ وَهُوَ ذَلِكِ الْاَوَّلُ اِنْ اِسْمُهُ فَعْلًا مَضَارِعًا
 اَنْ يَكُونَ الْفَعْلُ الْمَضَارِعُ مَعَ اَنْ فِي مَحَلِّ الرِّفْعِ بَابُهُ اِسْمُهُ
 وَيَكُونَ عَمِيٌّ بِمَعْنَى قُرْبٍ مِثْلَ عَمِيٍّ اَنْ يُخْرَجَ زَيْدٌ فِي قُرْبِ خُرُوجِهِ
 فَلَا يَحْتَاجُ فِي هَذَا الْوَجْهِ إِلَى الْخَرْجِ لِخِلَافِ الْوَجْهِ الْأَوَّلِ لِأَنَّهُ لَا يَسْتَمُ
 الْمَقْصُودُ فِيهِ بَدْوُنِ الْخَرْجِ فَيَكُونُ الْأَوَّلُ نَاقِضًا لِلثَّانِي
 الْثَّانِي كَأَنَّهُ يَرْفَعُ الْاِسْمَ وَيَضِبُّ الْخَرْجَ وَخَرَجَهُ فَعْلًا مَضَارِعًا
 بَعِيرًا اَنْ يَكُونَ مَعَ اَنْ تَشْبِيهُ عَمِيٍّ مِثْلُ كَذَا يَدِيحِي وَفِيهِ فَوَاحٍ
 اِسْمٌ كَأَنَّهُ يَدِيحِي فِي مَحَلِّ الرِّفْعِ بِأَنَّهُ مَعْنَاهُ يَدِيحِي زَيْدٌ وَحُكْمُ بَابِي
 اِسْمَاتٍ مِنْ مَعْنَاهُ حُكْمٌ كَأَنَّهُ يَدِيحِي لَمْ يَكُنْ يَدِيحِي وَلَا يَكُونُ

زیرا که در نیتال با خروج
حسب از اصل خود کسی
قائل نیست و از این
مالک عجب است که در
وجه اول آن اجماع را
بدل شتمال اختیار
کرده چنانکه گویند قائل
اند و بنا بر قیاس و قیاسی
حکم نموده چنانکه در نهج
است و بدل را قاف مقام
و وجه گفته که اگر این
بدو اشبح و
نه و آن فعل ناقص
الصرف است و سماع
نشده که از سماعی
مانند و متعارف
بے آید و آن
در شهر لغت مای
ست چنانکه گویند
کا و یکلو گیدا و ککا
مثیل کاک سیلاب

[illegible][illegible]

فعلت و ایت و وجبت مثل علت زید امینا و ایت و ایت
فانما و وجبت البیت ربنا و علت و ایت و ایت
نحو علت زید ای عرفه و ایت قد یون لمعنی رویه
البصر کتوله تعالی فانظر ما و ایت و وجبت قد یون
لمعنی صبت مثل وجبت الصلاه ای اصبتها فان کواحد
من هذه المعانی لا یقتضی الامتطاعا و احد افلا یقعدی الا
مفعول احد و الواحد مشترک بینها موزعت مثل رعت
الله غفور افهو للمیقین رعت الشیطان شکرا فهو للشک
وفی هذه الافعال لا یجوز الاقتصار علی احد المفعولین لانهما

و ان ست و کما یقولون
یخلون ما اشیاء و کما
نفسه یخرج الهم و ایت
تجرب یای حبیب
خدا و شود و فاعلش
یخلون یخرج الهم و ایت
قوله و لا لست یخلون
موجود است الکروی
حذف مفعول و ایت
ما رشت سوئی فانی کوم
مفعول و ایت
ست بر ضعف و ایت
خاکه مبتدأ و ایت
مثل و ایت
هم احاد و کما یقولون
مفعول و ایت
خلاف است و ایت
ست و ایت
نموده و ایت
اعلی شده و ایت
مفعول و ایت
یکوی عطیت و ایت
بجزی و ایت
آیه و ایت
شیخ و ایت

و ان ست و کما یقولون
یخلون ما اشیاء و کما
نفسه یخرج الهم و ایت
تجرب یای حبیب
خدا و شود و فاعلش
یخلون یخرج الهم و ایت
قوله و لا لست یخلون
موجود است الکروی
حذف مفعول و ایت
ما رشت سوئی فانی کوم
مفعول و ایت
ست بر ضعف و ایت
خاکه مبتدأ و ایت
مثل و ایت
هم احاد و کما یقولون
مفعول و ایت
خلاف است و ایت
ست و ایت
نموده و ایت
اعلی شده و ایت
مفعول و ایت
یکوی عطیت و ایت
بجزی و ایت
آیه و ایت
شیخ و ایت

صار استعدين الى ثلثة تفاعيل نحو علمت زيد عمرو وافاضلا و
اريت عمرو وافاضلا عالما فزيد فيها بسبب الهمزة مفعول اخر
لان الهمزة للتفسير بمعنى المثال الاول حملت زيد اعلى ان يعلم
عمرو وافاضلا معنى المثال الثاني حملت عمرو اعلى ان يعلم
ثم انه عالما وذلك مفعول من يندس الفعلين عن اخواتها
وهذا اسموع عن العرب خلافا لاختلاف فائه اجاز زيادة
الهمزة في جميع هذه الافعال قياسا على اعلمت
واريت نحو انكنت وحسبت واخلت واوجدت واز
ر ياء عمرو وافاضلا وانما ياء واخر وجه ايضا يعدي الى ثلثة

بجاء نسبت كذا انهم
من الرضى
عنه ابن افعال
ان قبيل علم يستند
ليكن چون كندم
معنى اعلم يستند
بالم بد كورامى شوند
و درين قسم كلام است
سبب جويتا را با علم
لا جوت كره و غير
انبا و خبر و حدث را
لمنى ساخته و ابرن
مالك و رشح
تسهيل عدم الحذف
چيزى را افعال با علم
اختيار نموده بياينجا
كه انما تمام اعلم جار
مى شود و كذا ليكن افعال
حذف حرف جر بود
وليكن اخوات انبا
يس استعمال انبا
بصورت افعال كه
شودند و درست كذا
من اجل

بجاء نسبت كذا انهم
من الرضى
عنه ابن افعال
ان قبيل علم يستند
ليكن چون كندم
معنى اعلم يستند
بالم بد كورامى شوند
و درين قسم كلام است
سبب جويتا را با علم
لا جوت كره و غير
انبا و خبر و حدث را
لمنى ساخته و ابرن
مالك و رشح
تسهيل عدم الحذف
چيزى را افعال با علم
اختيار نموده بياينجا
كه انما تمام اعلم جار
مى شود و كذا ليكن افعال
حذف حرف جر بود
وليكن اخوات انبا
يس استعمال انبا
بصورت افعال كه
شودند و درست كذا
من اجل

المفعول

المفعول اعلم انه لا يجوز حذف المفعول الاول من المفاعيل
 الثالث لكن لا يجوز حذف المفعولين الاخيرين معا ولا يجوز حذف
 احدهما بدون الاخر كما مر اما القياس فمبني على احوال الاول
 منها الفعل مطلقا سواء كان لازما او متعديا ما نصيبا
 كان او مضارع او امر او كان او نهي كل فعل يرتفع الفاعل نحو
 قام زيد وضرب زيد واما اذا كان متعديا فمبني على
 المفعول ايضا مثل ضرب زيد عمرو او لا يجوز حذف
 الفاعل على الفعل بخلاف المفعول فان تقديمه عليه
 جائز ولا يجوز حذف الفاعل بخلاف المفعول فان

اول خبري مراد به
 المفعول من المفعولين
 حيث ان المفعول
 الاول هو المفعول
 الثاني هو المفعول
 الثالث هو المفعول
 الرابع هو المفعول
 الخامس هو المفعول
 السادس هو المفعول
 السابع هو المفعول
 الثامن هو المفعول
 التاسع هو المفعول
 العاشر هو المفعول
 الحادي عشر هو المفعول
 الثاني عشر هو المفعول
 الثالث عشر هو المفعول
 الرابع عشر هو المفعول
 الخامس عشر هو المفعول
 السادس عشر هو المفعول
 السابع عشر هو المفعول
 الثامن عشر هو المفعول
 التاسع عشر هو المفعول
 العشرون هو المفعول

المفعول من المفعولين
 حيث ان المفعول
 الاول هو المفعول
 الثاني هو المفعول
 الثالث هو المفعول
 الرابع هو المفعول
 الخامس هو المفعول
 السادس هو المفعول
 السابع هو المفعول
 الثامن هو المفعول
 التاسع هو المفعول
 العاشر هو المفعول
 الحادي عشر هو المفعول
 الثاني عشر هو المفعول
 الثالث عشر هو المفعول
 الرابع عشر هو المفعول
 الخامس عشر هو المفعول
 السادس عشر هو المفعول
 السابع عشر هو المفعول
 الثامن عشر هو المفعول
 التاسع عشر هو المفعول
 العشرون هو المفعول

المفعول من المفعولين
 حيث ان المفعول
 الاول هو المفعول
 الثاني هو المفعول
 الثالث هو المفعول
 الرابع هو المفعول
 الخامس هو المفعول
 السادس هو المفعول
 السابع هو المفعول
 الثامن هو المفعول
 التاسع هو المفعول
 العاشر هو المفعول
 الحادي عشر هو المفعول
 الثاني عشر هو المفعول
 الثالث عشر هو المفعول
 الرابع عشر هو المفعول
 الخامس عشر هو المفعول
 السادس عشر هو المفعول
 السابع عشر هو المفعول
 الثامن عشر هو المفعول
 التاسع عشر هو المفعول
 العشرون هو المفعول

المفعول من المفعولين
 حيث ان المفعول
 الاول هو المفعول
 الثاني هو المفعول
 الثالث هو المفعول
 الرابع هو المفعول
 الخامس هو المفعول
 السادس هو المفعول
 السابع هو المفعول
 الثامن هو المفعول
 التاسع هو المفعول
 العاشر هو المفعول
 الحادي عشر هو المفعول
 الثاني عشر هو المفعول
 الثالث عشر هو المفعول
 الرابع عشر هو المفعول
 الخامس عشر هو المفعول
 السادس عشر هو المفعول
 السابع عشر هو المفعول
 الثامن عشر هو المفعول
 التاسع عشر هو المفعول
 العشرون هو المفعول

اسما واحداً بانه قائم مقام فاعله و شرط علمه كونه بمعنى الحال
او الاستقبال اعتماداً على المبتدأ كما في انهم الفاعل مثل
زيد مضروب علامه الآن وغداً الموصول نحو المضروب علامه
زيد الموصوف مثل جاني جل مضروب علامه و على
نوى الحال مثل جاني زيد مضروباً بعلامه و على حرف النفي او
الاستفهام مثل مضروب علامه مضروباً و اذا انتفى فيه
احد الشرطين المذكورين انتفى علمه و حينئذ يلزم انصافه الى
ما بعده او ادخل عليه لاف و اللام كيون متبعاً عن الظنين
في العمل مثل جاني المضروب علامه و خامسها

و اما في قوله مضروب علامه الآن و غداً الموصول نحو المضروب علامه زيد الموصوف مثل جاني جل مضروب علامه و على نوى الحال مثل جاني زيد مضروباً بعلامه و على حرف النفي او الاستفهام مثل مضروب علامه مضروباً و اذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين انتفى علمه و حينئذ يلزم انصافه الى ما بعده او ادخل عليه لاف و اللام كيون متبعاً عن الظنين في العمل مثل جاني المضروب علامه و خامسها

و اما في قوله مضروب علامه الآن و غداً الموصول نحو المضروب علامه زيد الموصوف مثل جاني جل مضروب علامه و على نوى الحال مثل جاني زيد مضروباً بعلامه و على حرف النفي او الاستفهام مثل مضروب علامه مضروباً و اذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين انتفى علمه و حينئذ يلزم انصافه الى ما بعده او ادخل عليه لاف و اللام كيون متبعاً عن الظنين في العمل مثل جاني المضروب علامه و خامسها

و اما في قوله مضروب علامه الآن و غداً الموصول نحو المضروب علامه زيد الموصوف مثل جاني جل مضروب علامه و على نوى الحال مثل جاني زيد مضروباً بعلامه و على حرف النفي او الاستفهام مثل مضروب علامه مضروباً و اذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين انتفى علمه و حينئذ يلزم انصافه الى ما بعده او ادخل عليه لاف و اللام كيون متبعاً عن الظنين في العمل مثل جاني المضروب علامه و خامسها

و اما في قوله مضروب علامه الآن و غداً الموصول نحو المضروب علامه زيد الموصوف مثل جاني جل مضروب علامه و على نوى الحال مثل جاني زيد مضروباً بعلامه و على حرف النفي او الاستفهام مثل مضروب علامه مضروباً و اذا انتفى فيه احد الشرطين المذكورين انتفى علمه و حينئذ يلزم انصافه الى ما بعده او ادخل عليه لاف و اللام كيون متبعاً عن الظنين في العمل مثل جاني المضروب علامه و خامسها

[illegible]

١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

و انفاقه با تبت
از دست بجز او بطل
حرف چو غوغا بچو
مرست بزم و با
مقدش غلام بزم
و اگر تعدی بود بکس
سب اگر افتاد بفر
صفت بجا بول
باشند غریبست روزگار
لطف تو کس که
باشند غمناک و دلخوار
پند که ازانی است
بجا انصاف است

تكون صيغة اسم الفاعل قياسية ومعناها ساعية مثل حسن صعب
وشديد وساء سهاكل اسم صنف الى اسم آخر فخر
الاسم الاول الثاني مجزوء عن اللام والتنوين ما يقوم
مقامه من نوني التثنية والجمع لاجل الاضافة والاضافة اما
اللام المقصورة ان لم يكن المضاف اليه من جنس المضاف ولا يكون
طرفا له مثل غلام زيد واما معنى من ان كان من جنسه مثل خاتم
طرفة او غلام زيد اي غلام زيد
واما معنى ان كان طرفا له فخر من اليوم وسابعا الاسم
الاسم وهو كل اسم ثم فاستغنى عن الاضافة بان يكون
آخره تنوين او ما يقوم مقامه من نوني التثنية والجمع ويكون
بانيها دخول لام
منع است آري
الاسم من جنس المضاف
بانيها دخول لام
منع است آري
الاسم من جنس المضاف

[illegible]

مرفع بصحته وقوعه موقع الاسم اذ يرفع ان يقال
موقع يعلم عالم فعامله معنوي وعند اكثر الكوفيين
ان عامل الفعل المنصاع تجرؤ وعن العامل
المناسب والجازم وهو مختار بن
مالك تمام شد

الحمد لله الذي شرح مائه عامل محشي بطبق فرمايش نجيب
از قلم واقف نکات خفی جلی مولوی احمد علی نصیب
تمام و طراحي مطبوع انام علی بخش خان در مطبع محمدي با تمام حبا
ولی محمد صبا تباری و بیستم شال مبارک الله بحجری مطبوع طبع شد

مرفع بصحته وقوعه موقع الاسم اذ يرفع ان يقال
موقع يعلم عالم فعامله معنوي وعند اكثر الكوفيين
ان عامل الفعل المنصاع تجرؤ وعن العامل
المناسب والجازم وهو مختار بن
مالك تمام شد

باجز و زرع که مضاف
ست کتب و متعلق
مثل عالم مفعول ان لم یسم
فاعله مثل مفعول ان لم یسم
نیز فاعله و متعلق جمله
خبریه تا و لی خبر فاعل
شده فعل انما عامل جمله
خبریه مطلقه که خبر بر آنکه
ملت با قبل ان است
موقع علم و عند اکثر الکوفیه
آه و اوصاف طفت
عند مضاف بسوی اکثر الکوفیه
مضاف است بحباب
الکوفیه و متعلق ان
مشتبه بلیغ مقتضی اسم
منسوب راجع مرفوع
عامل مضاف بحباب الفعل
که موصوف است و
المنصاع مضاف است به خبر
موصوف مضاف بحباب
و احد مضاف بحباب
نفس منصاع که فاعل آه
عنین و جار مجرور
العمال که موصوف است
و المناسب مضاف او

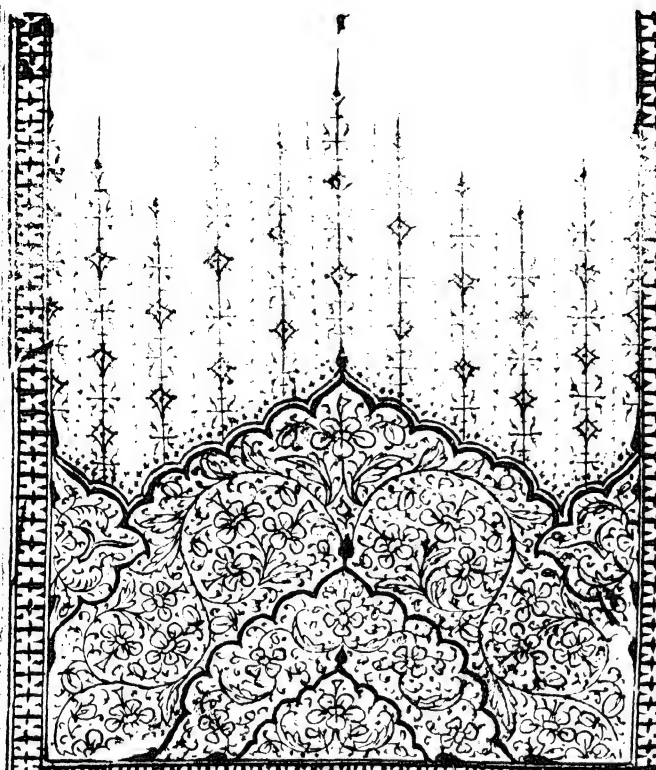
و اما خام صفت او
نور طبع و عطف
شکل و خورا و افعال
و خفا و انرا و انرا
خبر که موصوف است و متعلق
مفعول عامل طرف خبر
با فاعل جمله خبریه
نور و انرا و انرا
را مفعول و متعلق
که خبر بر آن خبر
مفعول خبر و موصوف
ان را و موصوف
و موصوف خبر و موصوف
و موصوف خبر و موصوف

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲۰ حاشیہ ۱	نعم	نعم	نعم	۲۴	۶	بجی	بجی	۲۲	۲۲	بابا حال	بابا حال
۱	نفل	فعل	ایضا	۹	ان کیون	ان کیون	ان کیون	۲۲	دوف	بافخ	بانج
۳۰ در ترکیب قوله فاللفظیۃ	۲	برای	در اینجا	۱۰	مجرد	مجرد	مجرد	۲۲	۹	سکرات	و لکحات
ایضا	ایضا	فاللفظیۃ	۲۴	۲	دفع	وقبل	ایضا	۲۲	۳۰	تبادل	تبادل
۵ در حاشیہ	۴	جزو	جزوی	۱۲	ماد	عاد	ماد	۲۸	۳۸	سواء	سواء
ایضا در کتب قوله کیون	۴	فعل	فعلی	۲۴	است	نیت	است	۲۸	۲۸	حامل	حامل
۴ در حاشیہ	۴	حرف	حرف یا	۲	سوم	اسم	سوم	تمام شد صحیح نامه شرح ماتہ عامل معہ حاشیہ و ترکیب			
ایضا در کتب قوله و علی بن	۲	حرف	حرف	۱۱	خبر	خبر	خبر				
۴ در ترکیب والمداد	۴	مفعول	مفعول	۳۶	۵	الغافل	الغافل				
۸ در ترکیب فانکاتہ	۲	حرف عطف	حرف عطف	۵	۵	باجز	باجز				
۱۰ در ترکیب فلا يقال	۲	فاحرف	فاحرف	۳۶	۴۱	نصب	نصب				
۱۴ در ترکیب ولام لامرہ	۱۴	موصوف	موصوف	۴۵	۴۵	تدبیر	تدبیر				
۱۶ در حاشیہ	۲۲	میباشد	باشد	۳۸	۵	مفعول	مفعول				
۱۸ در ترکیب الفع	۱۰	مفعول	مفعول	۴	۴	مفعول	مفعول				
۲۲ در ترکیب قوله ولا بد	۵	ہذا	ہذا	۲۲	۲۲	مفعول	مفعول				

أَنْتَ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

عمدة المرام
 فی تحقیق الجملة
 والكلام صحيح خوشنویس
 بقلم مولوی احمد علی مصباح
 علی بخش خان بنایحی است

طبع محمد باہتمام حاکم محمد صبا علیہ طبع پیر



بسم الله الرحمن الرحيم
بهرین کلام حمد ملک العلام است و خوشترین جلالت پدیدار نام علی
علی آله و صحابه ائمه اربعه و سلام است بر مباح و مکروه چون کتاب
شرح مائیه عامل بمین مالیش سکر مد خوشنویسان و کار زنده طالعان هر کار
بر چنین قلم عطا و رقم و آفت کشا فنی شعبی شیخ حبیب علی صاحب کار و
سله الله القوا علی ما کن محله بهر امتحان بیت سلطنت که هنوز مطبع محمد
بجس تمام بحر موج و کان خام قوت برآمد حوائج بیت الله مدنی و زان
مدینه نو ذرا طاهره فاقبول کاه محمد حاوی محمد و محمد الله
و ضایع من حوادث الابد تصحیح و تحشی من محمد الفضل الله الهادی
صورت البصیر محمد الله

الهی بخشش می آید و بی طبع و طبع باشد برای فایده مبتدیان و استنباط
این نمیدانند و تحقیق و تقسیم جمله کلام بحسب اقسام که در گذشته و این شیخ کتاب
نذکره تعرض از این گذشته از کتب معتبره و نحو مثل رستمی و غیره شرح بعمل آمده
المدنی و این شرح بمصالح و غیره و نوم و عمد و المرام فی تحقیق الحکامه
الکلامیه نام نهادم و میگردانم این باب را آنکه طوطی لغزشی خطا بینند
بذیل عفو پوشند و اعلان افشای آن بکنند و از جوین آن بپوشانند
و لی التوفیق و سیده زینب مدینه الحقیق مدانی سعد و سعد الله تعالی الدارین
موضوعی خبر و او بر جود و دلالت اندازد اول امر که نیت مانی را سفر و آن چهار
است که لفظ خبر و انداز جوین است فهم و دوم خبر و انداز جوین است
ندارد اصل جوین میسر و اول و لیکن خبر و معنی مقصود انداز جوین و علی بن ابی طالب
و حالت علیت چهارم خبر و اول خبری مقصود شده باشد که این المقصود خبر و اول خبری
نامی و وقت برای بخشش ای امام کتب و نوع آنست اما مقصود نام مقصود است
بر این صیغه باشد و اینم که گفتیم که این هم و نوع است تقیید و غیر تقیید
الکلامیه و اولی آن شد چون میگردانم این کتب را میگردانم و اولی آن کتب است
و اما غیر تقیید الکلامیه و اولی آن شد و آنست که در این کتب است و اولی آن کتب است

در کتب و اولی آن کتب است و اولی آن کتب است

بر و مانع است یکی آنکه خبری است که در حقش شک نیست و یکی آنکه خبری است که در حقش شک است
 گویند و هم آنکه خبری است که در حقش شک نیست و یکی آنکه خبری است که در حقش شک است
 است آنکه خبری است که در حقش شک نیست و یکی آنکه خبری است که در حقش شک است
 و مرکب منع خبری است که در حقش شک نیست و یکی آنکه خبری است که در حقش شک است
 است و منع خبری است که در حقش شک نیست و یکی آنکه خبری است که در حقش شک است
 هشتم معنی گفته که کلام از جمله خاص است و از آنست که کلام می تواند مفید بقصد
 از غیر خبریت که دلالت کند بر معنی که سکونت صحیح بود جمله عبارت از فعل فاعل و مفعول
 و خبری که بمنزله یکی از مبتدا خبر باشد مثل نه ساله ای فاعل از بدین کان یا تا ما و
 فاعل و وجه موم انیکه جمله فاعل شرط نیست بجز کلام همین جمله شرط و جمله
 و جمله الصلة سبب هم فاعل می شود نه کلام و در شرح این چند انچه گویند که کلام می تواند
 که جمله خاص است از کلامی که کلام ملک العلام کلام گفته میشود نه جمله و نه از کلام
 مراد جمله است و همین ظاهر کلام مختص و مفصل و بدین معنی گفته که اندکی شرح
 و را مبتدا خبر ذکر کرد که جمله کلام اصطلاح مراد است از خبری که خبری است که خبری است
 جمله اعتبار تقسیم الی دو قسم خبریه و انشائیة خبریه که فاعلش از کلمات و مفعولش از کلمات
 پس از خبری اوجاج مطلق باشد و خبر کاذب و انشائیة خبریه که فاعلش از کلمات و مفعولش از کلمات

٢٠

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين


مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

مکتبہ اسلامیہ

۱۰۰

مجلس

[illegible][illegible][illegible]

میشود و حال آنکه قائل جو نیست لهذا بعضی گفته اند که رابط است حال جمله
 مرتب را از وی معنی بر قول خفش و صحت این مسئله و بر قول انیکه ان نعم
 است ای عهده است نه بر این جمله که خبر واقع است شامل باشد بر شاو و نجاب
 مبتدا و آن اشاره در رابط با قاعده مقام ضمیر بود مثل والذین کذبوا بآیاتنا و
 استکبار و اعیانها و اولیک انما اتوا لیس القتل و لیک خیر و جمله که خبر واقع است
 نفس است جو معنی تغییر بر هم استیجاب یعنی شد مثل قل هو الله احد قسم و
 حالیه ان جمله است که حال واقع شود و محل او از او استیجاب شد و او را
 سه شرط است اول آنکه خبریه باشد نه التانیة یعنی یا کرد که جمله حالیه است
 است که خبریه باشد و این هشتم گفته که خبریه بود جن جمله حالیه جماع دوم جمله
 مقدر بر کوفت اقبال که مین سو ف باشد و بر وجه شایسته اما اقبال
 ظاهر بر حقیقت و ازین شرط جمله شرطیه خبریه خارج شد چنانکه مظهر گفته که جمله
 شرطیه ای نمی باشد زیرا که استقبل است و هرگاه قصد نما که جمله خبریه ای است
 کوی جاری و هو ان کمال لعیط یعنی جمله شرطیه اول حال کوی سوم جمله
 حالیه ز رابط ضرر است و جمله همیه بود و ضمیر بر دو رابط داد و میشود یا
 بخیر و او یا بخیر و ضمیر مثل لا تقرنوا المستلوه و انتم کما ولین که از وین
 سال ۱۲۰۲

مثال داد و نیم
 بر دو

این جمله را از وی معنی بر قول خفش و صحت این مسئله و بر قول انیکه ان نعم
 است ای عهده است نه بر این جمله که خبر واقع است شامل باشد بر شاو و نجاب
 مبتدا و آن اشاره در رابط با قاعده مقام ضمیر بود مثل والذین کذبوا بآیاتنا و
 استکبار و اعیانها و اولیک انما اتوا لیس القتل و لیک خیر و جمله که خبر واقع است
 نفس است جو معنی تغییر بر هم استیجاب یعنی شد مثل قل هو الله احد قسم و
 حالیه ان جمله است که حال واقع شود و محل او از او استیجاب شد و او را
 سه شرط است اول آنکه خبریه باشد نه التانیة یعنی یا کرد که جمله حالیه است
 است که خبریه باشد و این هشتم گفته که خبریه بود جن جمله حالیه جماع دوم جمله
 مقدر بر کوفت اقبال که مین سو ف باشد و بر وجه شایسته اما اقبال
 ظاهر بر حقیقت و ازین شرط جمله شرطیه خبریه خارج شد چنانکه مظهر گفته که جمله
 شرطیه ای نمی باشد زیرا که استقبل است و هرگاه قصد نما که جمله خبریه ای است
 کوی جاری و هو ان کمال لعیط یعنی جمله شرطیه اول حال کوی سوم جمله
 حالیه ز رابط ضرر است و جمله همیه بود و ضمیر بر دو رابط داد و میشود یا
 بخیر و او یا بخیر و ضمیر مثل لا تقرنوا المستلوه و انتم کما ولین که از وین
 سال ۱۲۰۲

وتری الذین کذبوا علی الله جوہم مسودہ و ہر کاه بملہ سیمہ عیا باشد کریمہ
 فجاہا سبایا تا او تم تلون جلیہ سیمہ کیمون جملہ بود مثل الم کلتا لک یثین
 آوون او ممنوع باشد و فعلیہ دران فعل مضارع مثبت بعین قد باشد و
 ضمیر کافی است مثل کان یسیر با قد ضمیر مع و واجب بود مثل کم نود و دو
 تعلمون رسول الله الیکم جملہ تعلیم حال از او بود و نود و دو واقع است و اگر
 مضارع منفی باشد یا مثبت یا از رو کمی مثل سیمہ است و رنیکہ رابطہ ضمیر
 و او ہر دو یا مجر و او یا مجر و ضمیر باشد تفصیلش انیکہ اگر مضارع بلاست مثل
 باشد از روم ضمیر مجر و از او مثل ما لانا لائوس باشد و اگر بود آید تریب صح
 مبتدئہ مقدر بود چنانکہ دلستہل مخصوص است و اگر منفی لم لانا و اسوا
 من است دران ہمہ جہ نیست لچ چن کتقبال است و رینجا و علی اد
 و اگر ماضی مثبت بعد لا آید مثل ما یتیم من رسول الکا نوبت ہر ان لفظ
 او مثل لائتیمہ ان اطاع او عصی ضمیر و صلوا زوا و لازم بود و اگر حال مکرر
 فعل ماضی است یعنی ناموجود بودن و احوال اکثر متقل نمیشود ضمیر هم ترک
 میا باشد و اگر فعل ماضی غیر اینہا دران ہمہ جہ نیست و در ما مثبت از
 لفظ قد مرست اگر ماضی باشد شان لفظ کریمہ کیمون ان کویتو الکم

جہا سبایا تا او تم تلون
 جلیہ سیمہ کیمون جملہ بود
 مثل الم کلتا لک یثین
 آوون او ممنوع باشد
 و فعلیہ دران فعل مضارع
 مثبت بعین قد باشد و
 ضمیر کافی است
 مثل کان یسیر با قد
 ضمیر مع و واجب
 بود مثل کم نود و دو
 تعلمون رسول الله الیکم
 جملہ تعلیم حال از او
 بود و نود و دو واقع
 است و اگر مضارع منفی
 باشد یا مثبت یا از رو
 کمی مثل سیمہ است و
 رنیکہ رابطہ ضمیر
 و او ہر دو یا مجر و او
 یا مجر و ضمیر باشد
 تفصیلش انیکہ اگر
 مضارع بلاست مثل
 باشد از روم ضمیر مجر
 و از او مثل ما لانا
 لائوس باشد و اگر بود
 آید تریب صح مبتدئہ
 مقدر بود چنانکہ
 دلستہل مخصوص است
 و اگر منفی لم لانا و
 اسوا من است دران
 ہمہ جہ نیست لچ چن
 کتقبال است و رینجا و
 علی اد و اگر ماضی
 مثبت بعد لا آید مثل
 ما یتیم من رسول الکا
 نوبت ہر ان لفظ او
 مثل لائتیمہ ان اطاع
 او عصی ضمیر و صلوا
 زوا و لازم بود و اگر
 حال مکرر فعل ماضی
 است یعنی ناموجود
 بودن و احوال اکثر
 متقل نمیشود ضمیر
 هم ترک میا باشد و
 اگر فعل ماضی غیر
 اینہا دران ہمہ جہ
 نیست و در ما مثبت از
 لفظ قد مرست اگر
 ماضی باشد شان
 لفظ کریمہ کیمون
 ان کویتو الکم

باشد جریم لفظاً و محلاً و بود قسم ششم جمله است که تابع مفرد بود و محل او در
و نصب جریمه و فاعلی متبوع خواهد بود و این جمله زوجه بود و نوع است و اول جمله
منعوت بما که لغت از منعوت واقع شود و آن محل رفع و نصب جریمه
و دوم جابه محطو بحرف ثل و کم یو الی لفظ صافاً و یقیناً و منوعه شری این
و این با ک این شام جمله بدله را زاده نمود مثل و اثر التجوی الدین جلوا
مستم منعم جمله که تابع جمله واقع شود محل او در رفع و نصب جریمه متبوع
و آن یا معطوف باشد مثل نیقام تعدیو یا بدل بشرطیکه از جمله تبعی
و را و ای مراد او باشد مثل قول شاعر اقول لک لاجل لا یقین یعدنا
الا فکین فی انک لکنه سلماً تام شد محل یقیناً به طریق تقسیم شیخ بهاء الدین عا
اما دو دیگر لغت علی صدر الدین که شایع میگرد که این شام و منعی گفته از محل
برای شان محلی اعراب است یکی جمله استثناء است که محل نصب مثل است
یلبسکم بعباءة الاسن فی کفر فیهة بعد الغد لا کفر و ماین گفته که کسی پیش از
ارجح و بخت خصیص و تعرض نکرد و دوم جمله سندیها است مثل سوا علیکم
از اعراب است جمله است که محال واقع شود اما آن محل که برای آن
جریمه آن بی تأمل کند اید و این محال که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع

در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع

در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع

در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع
در این جمله که یو و صمیم اندر هم ام کم ندر هم که اندر هم متد و رفع

محل از اعراب نیست نیز بر بفت نوع است نوع اول جمله تسامع است
نیز نام اوست لیکن اول اوصاف آن بود کونه است یکی آنکه در ابتدا کلام
آید خواه از رو لفظ خواه از روی نیت اولی آنکه ابتدا از کورید قام و قام
و ثانی مثل کبابا زید و هم جمله که تعلق او را قبل مقطع بود مثل کبابا زید
ثالثا آن لغز که جمعیا و چنین جمله معموله عامل یعنی جهت آخر خود مثل زید
قائم اطن نوع دوم جمله خبری است و آخر اسمیه نام دارد و آن جمله است که
میان و خبر متلازم را آید که از نشان بود و عدم توسط ایا بند و فایده و لغو
و تسدید کلام است و این جمله اکثر میان فعل و مفعول و که فاعل باشد یا
مفعول مبتدا و خبر و مفعول صله و متمم و جواب و مفعول صفت مثل انی لغز مفعول
عظیم میان تهر و جواب و خبر و جار و اسم باشد خواه صریح و خواه
آتش مثل فان لم یفعلوا لن یفعلوا فالتقوا الا و نه اعلام فایده و اسم
سوم جمله منفرد و تفسیریه و بنی نوع نام دارد و آن جمله است که کما حقیقت خبر یا
که پیش او بود و همین است قول ابن شام منعی مثل کریمه ان مثل عینی
اشد کثل آدم خلقه من آب و صبح است که بر نمی مفسر محل از اعراب فایده
مفسر و بر سه متم است یکی مجرد از خود تفسیر مثل خلقه من آب و متم و فای

این جمله تسامع است
نیز نام اوست لیکن اول اوصاف آن بود کونه است یکی آنکه در ابتدا کلام
آید خواه از رو لفظ خواه از روی نیت اولی آنکه ابتدا از کورید قام و قام
و ثانی مثل کبابا زید و هم جمله که تعلق او را قبل مقطع بود مثل کبابا زید
ثالثا آن لغز که جمعیا و چنین جمله معموله عامل یعنی جهت آخر خود مثل زید
قائم اطن نوع دوم جمله خبری است و آخر اسمیه نام دارد و آن جمله است که
میان و خبر متلازم را آید که از نشان بود و عدم توسط ایا بند و فایده و لغو
و تسدید کلام است و این جمله اکثر میان فعل و مفعول و که فاعل باشد یا
مفعول مبتدا و خبر و مفعول صله و متمم و جواب و مفعول صفت مثل انی لغز مفعول
عظیم میان تهر و جواب و خبر و جار و اسم باشد خواه صریح و خواه
آتش مثل فان لم یفعلوا لن یفعلوا فالتقوا الا و نه اعلام فایده و اسم
سوم جمله منفرد و تفسیریه و بنی نوع نام دارد و آن جمله است که کما حقیقت خبر یا
که پیش او بود و همین است قول ابن شام منعی مثل کریمه ان مثل عینی
اشد کثل آدم خلقه من آب و صبح است که بر نمی مفسر محل از اعراب فایده
مفسر و بر سه متم است یکی مجرد از خود تفسیر مثل خلقه من آب و متم و فای

این جمله تسامع است
نیز نام اوست لیکن اول اوصاف آن بود کونه است یکی آنکه در ابتدا کلام
آید خواه از رو لفظ خواه از روی نیت اولی آنکه ابتدا از کورید قام و قام
و ثانی مثل کبابا زید و هم جمله که تعلق او را قبل مقطع بود مثل کبابا زید
ثالثا آن لغز که جمعیا و چنین جمله معموله عامل یعنی جهت آخر خود مثل زید
قائم اطن نوع دوم جمله خبری است و آخر اسمیه نام دارد و آن جمله است که
میان و خبر متلازم را آید که از نشان بود و عدم توسط ایا بند و فایده و لغو
و تسدید کلام است و این جمله اکثر میان فعل و مفعول و که فاعل باشد یا
مفعول مبتدا و خبر و مفعول صله و متمم و جواب و مفعول صفت مثل انی لغز مفعول
عظیم میان تهر و جواب و خبر و جار و اسم باشد خواه صریح و خواه
آتش مثل فان لم یفعلوا لن یفعلوا فالتقوا الا و نه اعلام فایده و اسم
سوم جمله منفرد و تفسیریه و بنی نوع نام دارد و آن جمله است که کما حقیقت خبر یا
که پیش او بود و همین است قول ابن شام منعی مثل کریمه ان مثل عینی
اشد کثل آدم خلقه من آب و صبح است که بر نمی مفسر محل از اعراب فایده
مفسر و بر سه متم است یکی مجرد از خود تفسیر مثل خلقه من آب و متم و فای

ما آخره و بعضی گفته اند کوفیه نیز جواب نداری شرط اگر چه شرط
جائز داشته اند و این باکتابت آنها منوّه بصریه منع نمودند مگر هرگاه
متم و شرط بر چیزیکه بجانب خبر محتاج بود و مقدم باشد مثل مقبدا و
اسم و باب کان و آن مفعول اول در باب طعن و ثانی در باب
اعلم جواب شرط برای قسم کافی بود و نوع ششم جمله که در جواب
شرط غیر جازم که اذا و لولا و لما و کیف باشد واقع شود مثل از چینی
اگر مشک و لو جاد زید لا اری مشک و لولا زید لا اری مشک لما جاد زید لا اری
و کیف صنع صنع نوع هفتم جمله که تابع جمله باشد که محلی اربعاب ندارد
مثل جادنی زید فاکرمه برای جمله فاکرمه محلی اربعاب نیست زیرا که

بر جمله جاد زید که مستانعه است و محلی اربعاب ندارد

عطف است قسم الکلام فی تحقیق جمله الکلام

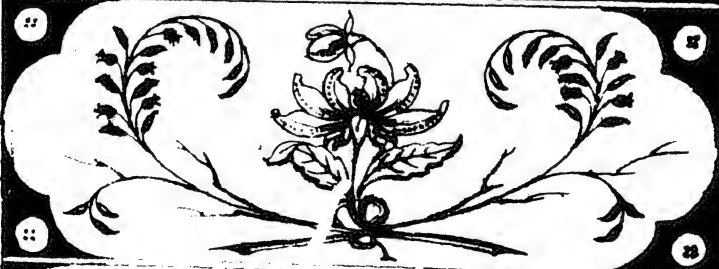
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

الصلوة علی زکریا و آله

و اصحابه
آمین

نوع ششم جمله که در جواب
شرط غیر جازم که اذا و لولا و لما و کیف باشد واقع شود مثل از چینی
اگر مشک و لو جاد زید لا اری مشک و لولا زید لا اری مشک لما جاد زید لا اری
و کیف صنع صنع نوع هفتم جمله که تابع جمله باشد که محلی اربعاب ندارد
مثل جادنی زید فاکرمه برای جمله فاکرمه محلی اربعاب نیست زیرا که
بر جمله جاد زید که مستانعه است و محلی اربعاب ندارد
عطف است قسم الکلام فی تحقیق جمله الکلام
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
الصلوة علی زکریا و آله
و اصحابه
آمین

اقوض امری الى الله



در مطبع حسنی حیرسن ضوئی یوزقانام پوشید

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين العاقبة للمتقين والسَّلَامُ عَلَى سَولِهِ مُحَمَّدٍ وآلِهِ وَاصْحَابِهِ
 جَمْعِينَ قَالَ شَيْخُ الْإِسْلَامِ الْأَبْلُ الْبَيْهَقِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الضَّرِيرِيُّ الْقَبِيرِيُّ
 رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَ أَنَّ كَلَامَ الْعَرَبِ يُقَسَّمُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَقْسَامٍ
 وَهِيَ اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ فَالاسْمُ يُخَوِّدُ وَفِعْلٌ يَحْرُجُ وَحَرْفٌ يَفْعَلُ فَمَا قَامَ يَقُومُ وَقَدْ
 بَقِيَ حَرْفُهُ وَالْحَرْفُ مَحْمُولٌ إِلَى دَلٍّ مِنْ حَرْفِهِ عِلَامَةُ التَّنْوِينِ الْأَخَافَةُ وَالْأَلِفُ وَالْإِلَامُ
 وَالتَّشْيِيعُ الْجَمْعُ حَرْفُ الذَّكَاءِ وَالتَّضْيِيعُ وَالتَّخْيِيمُ عِلَامَةُ الْفِعْلِ مَا تَحْمِلُ طَرَفِي الرَّمَانِ أَنْتَ
 وَعِلَامَتُهُ الْحَرْفُ فَخَلُوهُ عَنْ عِلَامَاتِ الْأَسْمَاءِ الْفِعْلُ **فصل** في ألعاب على لغة العرب
 رَفْعٌ وَنَصْبٌ وَخَفْضٌ وَجَزْمٌ فَالرَّفْعُ كَزَيْدٍ وَخَوْدَةُ فَعِلَامَتُ الرَّفْعِ فِيهِ حَقَّةُ الدَّلَالِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 مُحَمَّدُ الرَّسُولُ اللَّهُ وَالنَّصْبُ كَيَتِيمٌ وَخَوْدَةُ عِلَامَتُهُ النَّصْبُ فَتَحَاتِ الدَّلَالِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
 وَلَهُدَا سَلَامًا وَخَفْضٌ كَمَرْتٍ وَخَوْدَةُ عِلَامَتُهُ الْخَفْضُ فَكَسَرَةُ الدَّلَالِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى

فان لم يرد من متصلا به والجزم نحو لم يفعل ونحو علامة الجزم فيكون الاسم قائل النسخ
ولا يجعل النسخ جوازا من غير متصلا لانه امر وعلامة الجزم فيكون الباقي فصل البناء
على اربعة اوجه ضم وفتح وكسر وقفت فالضم نحو حيث منه وفتح نحو ضرت اين
كثرت الكثرة بولاء وليس المحقق بل عن الفرق بين الارب البناء الى الارب يتبعها آخره بالاول
والباقي بالاشياء آخره بالاول فصل السمع والسمع يدل على الاسماء والافعال كتحسين فاختس بالاسماء
في الالفاظ الجوزم فخص بالافعال ون الاسماء فليس في الاسماء جزم ولا في الالفاظ خفض
فصل لا يعبر عن الكلام كله الا الاسم التمكن الفعل المضارع فالاسم كالتكلم زيد و
فرض جرحا ما شبهه الفعل المضارع نحو فيضرب يذنب سائر الكلام مني هو ما لا يغير
آخره بدخول العواطف نحو ضرب كيف حيث منه ومن عن زيد و بولاء واولا بولاء
اسم بل بل ما شبهه فعل الاعراب يلزم في آخر الكلام دون الباء واسطها الا
امراء وانهم فانه يربط سبطها ايضا كقولك يا امراء وانهم دريت امر وانما درت يا امراء
وانهم فصل الاسم النون الاسم بناء على الفصل لانيادى الاسم ضمير الفصل
لا يصفو الاسم يرفع والفعل لا يرفع والاسم يضاف والفعل لا يضاف الاسم يخلو الا
واللام الفصل لا يخلو الا الف واللام الاسم يخفض والفعل لا يخفض الاسم لا يجرم الفصل
يجرم والاسم شئ ويجمع والفعل لا يجمع ولا يجمع والاسم ينسب والفعل لا ينسب اليه
وفرق بين اعراب الاسم وبين اعراب الفعل بين اباينص وبين لا ينص
او اثبتت الاسم المرفوع زوت في آخره الفاء ونونا وثبتت ما قبل الالف كقولك جار
الزندان علامة الرفع فيه الالف قبل الله تعالى كجلا كان واذا ثبتت الاسم المنصب
والجوزم زوت آخره ما ونونا فثبتت ما قبل الياء وكسرت النون كبيت الزندان

ومرت بالزبدین علامته النصب والجرف فيها اليا، والنون نحو كذا وكذا اليا مني كذا
عبدین مع عبدنا صاحبین **فصل** اذا جمعت الاسم المرفوع زوت في آخره
واو او نونا مفتوحة وضمت ما قبل الواو كقولك انا الزيدون علامته الرفع فيه الواو
قال الله تعالى لا يخرج المؤمنون ان كانوا من ذنوب المؤمنين فمعت المؤمنون يا
فاعل وعلامته الرفع فيه الواو **فصل** اذا جمعت الاسم المنصوب والمجرور
في آخره يارونونا وكسرت ما قبل اليا كقولك انا الزيدین مرت بالزبدین علامته النصب
والجرف فيه اليا والنون عوض عن النون الذي كان الواحد ان قال الله تعالى في نصب
المسلمين في خفض كائن باليونان **فصل** في تشيئة مكسوة ابداء ونون جمع اسما
مفتوحة يابدوا بها تستطاع عند الاضافة كقولك وعلماك وصالحوك كان في الاصل
علما مان وصالحون فاقطعت النون للاضافة قال الله تعالى في التشيئة ابيسطين
وفي الجمع يابني اسرائيل كان في الاصل يابن يقطعت النون للاضافة والنون ايضا
عند الاضافة ومع دخول الالف اللام كقولك علماك والعلام قال الله تعالى في الاضافة
خلق سبع سموات في الالف اللام البليد **فصل** في اجمع علم
الجمع جمعان جمع اسلته وجمع الكثير اما جمع اسلته فهو ما يسم في اللفظ
الواحد وبناءه ويجمع على حين مرة بالواو والنون مرة بالياء والنون كقولك
الزيدون والزبدین وهو مختصر ما يكون لعقلا قال الله تعالى ان الارض يرثها
علمي الصالحون وقال عز وجل انكوا الايامي نكروم والصالحين من عبادكم
البلد والجمع فكثير فهو كاسر فيه لفظ واحد وبناءه كقولك رجلان وفسد
افراس شيطان شياطين قال الله تعالى اجمعوا ما شئتموا اشياطين فمعت اشياطين

[illegible]

قال الله تعالى كنز في عنكب اليبوب لا انحصار في النجوم لم ير ضل لم يش
و علامته النجوم فيه فقول آخر قال الله تعالى كنز في اليبوب كل اسم في آخره
يا و انفسه ما قبل اليا لم يتحمل من الحركات كلها كقولك هذا مولى و انيت مولى و
و من مولى قال الله تعالى يوم لا ينفعني عني عني في شئنا و اذا انكس ما قبل اليا لم يتحمل من
الحركات ثانيا الا الفتحة كقولك افاضت بفاض آيت فاضيا قال الله تعالى
ففاض في انصب المولى قال في الغرض و انيت بهاد النعمي عن ضلالتهم و اذا
سكن ما قبل اليا حمل الحركات كلها كقولك في الطي آيت طيبا و من يطني قال الله تعالى
في الرفع حتى يبلغ الهمد في النصب بالالف الكسبة و في الغرض فاشتهر من الهمد
كذا اذا كانت اليا مشددة نحو و شمع كرسية موات **فصل** اعلم ان المبتدأ و خبره
مرفوعان اقول كانه قائم تحت زيدا لانه مبتدأ و تحت فاعلا لانه خبره اقال
الله تعالى المظلم لعباده اعلم ان خبر المبتدأ يكون في احد تشبيه اسم و فعل او ظرف
او جملة فيها خبر يعي و المبتدأ اما الاسم فقولك يد قائم فريد مبتدأ و قائم خبره في الاسم
قال الله تعالى محمد رسول الله اما الفعل فقولك يد قام و زيد يقوم فريد مبتدأ و قام خبره
في الفعل قال الله تعالى يا محمد الى و السلام اما ان ظرف فقولك يد عندك و بكر في الدار
زيد مبتدأ و عندك خبره في ان ظرف قال الله تعالى و عندك حسن و اما الجملة فقولك
زيد ابوه قائم فريد مبتدأ و ابوه مبتدأ ثان قائم خبر المبتدأ الثاني و المبتدأ الثاني خبره
جملة فيها ذكر المبتدأ الاول خبر المبتدأ الاول ان كان خبر المبتدأ اسما فهو مرفوع
و ان كان ظرفا او فعلا او جملة فهو على ما يتحقق من الاعراب **الفاعل لمفعول**
اعلم ان الفاعل مرفوع ابدأ بالمفعول منصوب اقول كقولك خذني عمر و انصت يدا

[illegible]

پس ان خبر را عرابی باشد که سزاواران اعواب است قبول میباید که اگر اعواب او مدخلی شده

[illegible]

[illegible]

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بما
قال الله تعالى عندكم عن قمح حوله لنا وعلامة ان نصبت سقوط النون حروف الاستفهام
ول ما يكون كيف اين اتي والا في الجحد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب
الجحد بالغا قال الله تعالى و احسن بك عليهم شي فطردوهم وجرى الجحد ما وليس لا ولم
ول في التمني ليكن عندنا فصح بك نصبت كفتح لانه جواب التمني بالفاء وجرى التمني
ولو ما ولو لا قوله تعالى لئن لم يهزمنا فاذنوا عظيماء قوله تعالى لا اخرجني الى اجل قريب فاصدق
واكن ربحا يحين في العرض الاشرل فحسن اليك نصبت فحسن لانه جواب العرض بالفاء
قال الله تعالى ان تفتحن في الاصل او سلكا السما فانيه بآية فان خفت
الفاعل في الجوابات جزئتها كلها الا الجحد فانه رفع على معنى شرط وجرى الجحد في الا
زني اكرمت مت اكرمت لانه جواب الجحد بغير الفاعل فانه رفع على معنى شرط وجرى الجحد في الا
علامة الجرم في سقوط الواو كذلك اخواتها يا ما يتبع الا في اعراجه بوالهيت والنية
والعطف البذل ان كان الا فاعله رفع وان كان الاسم نصبا فاعله نصب وان كان
الاسم مضافا فاعله خفض اما التفت فقولك جاني زيدن العاقل فعت العاقل لا لغت لانه
وكذلك آيت زيدن العاقل لا تفت المعركة الا بالمعركة ولا النكرة الا بالنكرة كقولك في المعركة
زيدن العاقل فعت المعركة والموعظة فعت وقال هذا الصراط اتقوا نصبت اتقوا لانه
لغت الصراط كقولك النكرة بدار جازل عاقل فعت النكرة بدار جازل اتقوا واما التوكيد فحاصل
زيد نفسه وعينه فعت نفسه لانه لا يرد بكونك آيت يد نفسه وعينه ومرت نفسه
وعينه وحروف التوكيد اربعة هي النون العين والكل واللام وجمع نحو جاني زيد نفسه وعينه ودار
الهمزة بهم وعينه وكمهم وجمعهم فعت لانه توكيد للقوم قال الله تعالى

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بما
قال الله تعالى عندكم عن قمح حوله لنا وعلامة ان نصبت سقوط النون حروف الاستفهام
ول ما يكون كيف اين اتي والا في الجحد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب

في سقوط النون في الاستفهام بل عندك ما فاشية نصبت فاشية لانه جواب الاستفهام بما
قال الله تعالى عندكم عن قمح حوله لنا وعلامة ان نصبت سقوط النون حروف الاستفهام
ول ما يكون كيف اين اتي والا في الجحد ما انت بعالم فستعلم منك نصبت فتعلم لانه جواب

والأزوين إلا الفخزين الذين كثر ما من لسا، والأرض وأمس النار والنخل القفر
والدار والحرب الجحد والريح والدنو والذئب والقوس والنخل والعنكبوت والنفس والروح
والأصبع والكف والخمسة والسبعين والظلي والفرس والفرس والفرس والعصا والظنك
والأست العروض والظن والذراع والشعب الملح والألفاس والمنجنيب والانب
والبيرونيشوع والزرع والكبد والكثير والأرض والصنع والفرس الكاس والموتى والبر
والشمال والبريل والفرس والشام والفرس المسك والعروض الخيال والليث
والطريق وأبيل الذي والحق واللسان والحي والحق والفرس والرحم والكمين
والسلطان القدام والبر والامام والليل والعميد والامام والليل
باب النذر وهو على ثلاثة أوجه مفرد ومعرفه مضاف وكلمة موصوفة فالنذر
رفع بلا تنوين كقولك يا زيد فخت يد الالهة نذامر قوله تعالى يا داود انا جعلناك و
قال يا نوح ويا هود وان اوت معينا بالنكرة فتمت كقولك يا رجل قوله تعالى
يا جبال ادبي معه صوت النذار يا داود يا هود والهزة المنقوطة وكل اسم في الالف
فانه ينادى بابيها وايهنا انخويا ايها الرجل ايها الرجل قال الله تعالى
قل يا ايها الكافرون الا انتم كنتم يا هود فانه لا يخبر يا ايها الله اما المضاف فهو منصوب
بلا تنوين نحو يا عبد الله فانه مضاف قال الله تعالى يا اهل الكتاب كذلك
النكرة الموصوفة منصوبة بتوحي يا اهل صا كما نصبت جلالا لانه نكرة موصوفة
قوله يا هجره على العباد واذا انت المفرد بالرفع والرفع والرفع
كقولك يا زيد العاقل والعاقل بالرفع والنصب الالهة او انت مع مضاف في النصب
والانعية ونحو يا زيد صاحب الفرس او انت مع المضاف والنكرة الموصوفة منصوبة

قول قس نے باہل الکتاب ای صاحب کتاب ۱۲ قول نقلی باصبر علی العادی الخسوس برنگان این کشور سوره
 قول قس نے باہل الکتاب ای صاحب کتاب ۱۲ قول نقلی باصبر علی العادی الخسوس برنگان این کشور سوره
 قول قس نے باہل الکتاب ای صاحب کتاب ۱۲ قول نقلی باصبر علی العادی الخسوس برنگان این کشور سوره

ويجري جذا مجرى نعم ويجري مساجد مجرى قواك جذا جذا نصبت جذا لا اسم نصبت
 زيد الاله خبر جذا او كذا كذا جذا جذا زيد قال الله تعالى مثل القوم الذين كذبوا با
باب الناقصة وهي ترفع الاسم وتصب الجذر قواك ما زيد قائما نصبت زيد الاله خبر
 قال الله تعالى ما هذا بشرا فان كنت النحر على الاسم او دخلت عليه الالف فقه قواك ما
 قائم زيد وما زيد الا قائم قال الله تعالى ما محمد الا رسول الله شئت او غلبت الباء
 خبر ما قواك ما زيد بقايم قال الله تعالى ما انتم عليه لبقا شئ بنو نعيم يرفعون جنهم ما
 في كل حال فيقولون ما زيد قائم وما قائم زيد الا ان القرآن نزل بلغه اهل السماوات
 التي لم تكن اذ انفشت الاسم النكرة بغير نصبة بغير نون قواك لا دخل في الالف
 نصبت جذا على النفي قال الله تعالى لا ريب وان كثرت الالفات فيه بالجواز
 شئت نصبتا بغير النون فقلت لا حول ولا قوة الا بالله وقال الله تعالى لا حول ولا
 فسوق ولا جبال وان شئت فقلها بالنون فقلت لا حول ولا قوة الا بالله قال
 الله تعالى لا يسع فيه ولا حول ولا قوة ان شئت رعت الاول بالنون ونصبت الآخر بغير النون
 فقلت لا حول ولا قوة وان شئت ففتح الاول ونصبت الثاني بالنون فقلت
 لا حول ولا قوة وان شئت نصبت الاول بغير النون ونصبت الثاني فقلت لا حول
 ولا قوة وان فصلت بين الالف وبين الاسم لم يسمي بشئ منه بالنون بغير كسرة
 لا قواك لاني الدار على الاموة قال الله تعالى لا فيها غول فلا هم عنها يرفعون
باب كم وهي علم وجهين احدهما ان يكون استفهامية والاخر ان يكون
 خبرية فاذا كان استفهامية نصبت الاسم على التثنية نحوكم وزها ما لك نصبت
 الدرهم على التثنية وان شئت خذت المنصوب فقلت كم مالك

م خبرية باشد خواهد استفهامية كنایه از عدد باشد به معنی ان قدر چه قدر باشد ۱۲ وقت ۱

الكان كم خبر مخفض الاسم على الاضافة وان شئت انصببت الاسم بما في الخبر
انصبته في الاستفهام فقلت كم جلا ليقته وان شئت ادخلت عليه من فقلت
كم من رجل ليقته قال الله تعالى كم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة وان فصلت بين
كم وبين الاسم بشئ نصبته لا غير كقولك كم في الدار جلا ليقته وكاين شدة من
لازم فيك قولك كاين رجل ليقته قال الله تعالى وكاين من يبعث عن امرها
باب ثلثون ومنذ وهما يرعان ما مضى من الوقت وتخفضان ما انت فيه
كقولك ان ايتني بيوم الجمعة بالرفع ومنذ اليوم ما تخفض كذلك الا ان
منذ في التخفض
في الرفع اكثر **باب حروف القسم** هي الواو والياء والتاء وهذه
الحروف تخفض القسم بنحو ما لا فعل كمن اخفضت اسم اسما القسم كذلك
وما اسد قوله تعالى واقيم صهيها وقوله تعالى ما تلبث ان تجي عما كنتم تفترون قالوا الباء
تدخل على كل مقسم به طاهر كان او مضرا كقولك اسد لا فعل كذا او بك لا فعل كذا
واما الواو فانها تدخل على الطاهر دون المضير كقولك اسد لا فعل كذا ولا
يجوز ان تقول فك لا فعل كذا واما التاء فانها لا تدخل الا على اسم اسد خاصة
كقولك تاسد لا فعل كذا ولا يجوز ان الرحمن تالجهيم قوله تعالى لا كيدن اصناكم
واذا حذف حروف القسم نصب القسم به كقولك اسد لا فعل كذا ويجوز
انخفض ايضا كقولك اسد لا فعل كذا **باب جواب القسم** وجواب القسم باجدا ليقته
اشبهه وبى اللام وان ما ولا ما الا موان ففى الاثبات دون النفي كقولك اسد
لا تصد كذا واسد ان زيدا قائم قال الله تعالى ان سيعلم كشيء وقال الله تعالى لقد
خلقنا الانسان في احسن تقويم وامانا لا ففى النفي دون الاثبات

نحو و الله ما فعلت كذا والله لا يفعل كذا قوله تعالى والتجراؤا بوي فاضل صا حكي و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق الا في مستقبل قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نكرم الا سبيل الرشاد باب حتم و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى مطلع الفجر و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و غلبتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول قد يكون حتى بمنزلة و او لطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب ان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم هي مسبوقة
نحو ان يذوقه كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقو و يحقو
قوله تعالى ان الان ان ليركعوا و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوقه القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
لنحضره و اذا توسطت بين الكلام او وقت بعد العلم او لطف في مقوخته كقولك
بمضي ان يذوقه و علمت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه
و املوا ان الله يذوقه العاصي قال الله تعالى انهم ملائكة و هم الان
يقع الاله في خبر ما فكمسرحه و علمت ان يذوقه القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسله باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو و الله ما فعلت كذا والله لا يفعل كذا قوله تعالى والتجراؤا بوي فاضل صا حكي و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق الا في مستقبل قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نكرم الا سبيل الرشاد باب حتم و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى مطلع الفجر و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و غلبتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول قد يكون حتى بمنزلة و او لطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب ان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم هي مسبوقة
نحو ان يذوقه كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقو و يحقو
قوله تعالى ان الان ان ليركعوا و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوقه القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
لنحضره و اذا توسطت بين الكلام او وقت بعد العلم او لطف في مقوخته كقولك
بمضي ان يذوقه و علمت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه
و املوا ان الله يذوقه العاصي قال الله تعالى انهم ملائكة و هم الان
يقع الاله في خبر ما فكمسرحه و علمت ان يذوقه القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسله باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو و الله ما فعلت كذا والله لا يفعل كذا قوله تعالى والتجراؤا بوي فاضل صا حكي و
ما غوى الفرق بين لا و ما ان لا تقع على مستقبله و ما تقع على الماضي و ما لا تقع على الماضي
و ما تقع على مستقبله قوله تعالى فلا صدق الا في مستقبل قال ما انكم الا ما اراد و ما
ابو نكرم الا سبيل الرشاد باب حتم و تخفيض الاسم و نصب الفعل مستقبل الفعل
الاسم جازي القوم حتى يذوقه تعالى حتى مطلع الفجر و تقول في مستقبل ازورك حتى
مكرمني نصبت مكرمي حتى قوله تعالى حتى تسمع كلام الله و اذا وقعت على الفعل مستقبل
و تريد به الماضي لم تنصب نحو سرت الى الدار حتى و عليها بالرفع بمعنى و غلبتها قوله تعالى و قد
حتى يقول الرسول بالرفع و اية نافع بمعنى قال الرسول قد يكون حتى بمنزلة و او لطف
في الاسماء نحو جازي القوم حتى يذوقه زيد لانه معطوف على القوم معناه جازي
القوم و زيد باب ان ان اذا ابتدأت بان او قمت بعد القول او بعد القسم هي مسبوقة
نحو ان يذوقه كسرت ان لانك ابتداءات بها قوله تعالى ان الله يحقو و يحقو
قوله تعالى ان الان ان ليركعوا و اذا وقعت بعد القول فذلك نحو قلت ان
زيد اقام كسر ان لانها وقعت بعد القول قال الله تعالى فقالوا انا اليك مرجع
و كذلك بعد القسم نحو و الله ان يذوقه القاييم و قال الله تعالى و لعرض ان الان
لنحضره و اذا توسطت بين الكلام او وقت بعد العلم او لطف في مقوخته كقولك
بمضي ان يذوقه و علمت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه و طدت ان يذوقه
و املوا ان الله يذوقه العاصي قال الله تعالى انهم ملائكة و هم الان
يقع الاله في خبر ما فكمسرحه و علمت ان يذوقه القاييم قوله تعالى و الله يعلم
انك لمرسله باب عيسى و هي شرح الاسم و يكون بان مع الفعل مستقبل

نحو حسی بدان بخرج قوله تعالى عسى کرم ان یحکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بان یخرج ومثله کاذرید فیعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی احوط
خذها و فی کاذریدها احوط من اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما احسنه انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو احسن ید ای ما احسن ید قوله تعالی ان یمنع بهم ولا یضری ما ان یمنع
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرفان طرف الزمان طرف المكان
وکلاهما منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت الیوم
انصبت الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لا یفیع مال لا ینون وکذا ک
اخوانها واما طرف المكان فهو خلف قدام و فوق و تحت و یمن و شمال و عند یمن
و بعد و قبل و ما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبت خلفک علی انظر
وکذا کذا اخواتها قوله تعالی و عند ظم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسما ثم
منه شیئا انصبت له متنی نحو جاز فی القوم الازید انصبت ید الاستئذان بعد الاثبات
وکذا کذا لیت القوم الازید و مررت بالقوم الازید قوله تعالی فشر وامنه الا
طعنا وقوله تعالی فسجد الملائکة کلها اجمع و ان الا ایس و انصبت اسما ثم
و ذکرک لیت متنی من یجوز فی الرفع علی البدلیه و انصبت علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید و الازید قوله تعالی ما فعلوا الا قلیلا و انصبت اسما ثم
استئذنت منه خذت لیت متنی اجريت استئذنی علی ما یحقه من الاعاب کقولک جاز

نحو حسی بدان بخرج قوله تعالى عسى کرم ان یحکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بان یخرج ومثله کاذرید فیعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی احوط
خذها و فی کاذریدها احوط من اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما احسنه انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو احسن ید ای ما احسن ید قوله تعالی ان یمنع بهم ولا یضری ما ان یمنع
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرفان طرف الزمان طرف المكان
وکلاهما منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت الیوم
انصبت الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لا یفیع مال لا ینون وکذا ک
اخوانها واما طرف المكان فهو خلف قدام و فوق و تحت و یمن و شمال و عند یمن
و بعد و قبل و ما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبت خلفک علی انظر
وکذا کذا اخواتها قوله تعالی و عند ظم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسما ثم
منه شیئا انصبت له متنی نحو جاز فی القوم الازید انصبت ید الاستئذان بعد الاثبات
وکذا کذا لیت القوم الازید و مررت بالقوم الازید قوله تعالی فشر وامنه الا
طعنا وقوله تعالی فسجد الملائکة کلها اجمع و ان الا ایس و انصبت اسما ثم
و ذکرک لیت متنی من یجوز فی الرفع علی البدلیه و انصبت علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید و الازید قوله تعالی ما فعلوا الا قلیلا و انصبت اسما ثم
استئذنت منه خذت لیت متنی اجريت استئذنی علی ما یحقه من الاعاب کقولک جاز

نحو حسی بدان بخرج قوله تعالى عسى کرم ان یحکم وان خذت ان قلت عسی
یصلح بان یخرج ومثله کاذرید فیعل قال الله تعالی کاذرید یخطف ابصارهم وان
شئت ادخلت ان فقلت کاذرید ان یفعل الا ان اثبات ان فی عسی احوط
خذها و فی کاذریدها احوط من اثباتها باب التعجب اعلم ان التعجب منصوب
ابدأ نحو ما احسنه انصبته ید علی التعجب منه قال الله تعالی فما اصبر لهم علی اننا
للتعجب لفظ آخر نحو احسن ید ای ما احسن ید قوله تعالی ان یمنع بهم ولا یضری ما ان یمنع
وما ان یضریهم باب انظر اعلم ان انظر طرفان طرف الزمان طرف المكان
وکلاهما منصوبان باضار فی فاما طرف الزمان فهو الیوم واللیل واسم
والشهر والساعة والنهار وما اشبهها من الاوقات کقولک خرجت الیوم
انصبت الیوم علی انظر قال الله تعالی الیوم لا یفیع مال لا ینون وکذا ک
اخوانها واما طرف المكان فهو خلف قدام و فوق و تحت و یمن و شمال و عند یمن
و بعد و قبل و ما اشبهها تقول قت خلفک قدامک انصبت خلفک علی انظر
وکذا کذا اخواتها قوله تعالی و عند ظم الساعة باب الاستئذان اذا ثبت اسما ثم
منه شیئا انصبت له متنی نحو جاز فی القوم الازید انصبت ید الاستئذان بعد الاثبات
وکذا کذا لیت القوم الازید و مررت بالقوم الازید قوله تعالی فشر وامنه الا
طعنا وقوله تعالی فسجد الملائکة کلها اجمع و ان الا ایس و انصبت اسما ثم
و ذکرک لیت متنی من یجوز فی الرفع علی البدلیه و انصبت علی الاستئذان کقولک جاز
القوم الازید و الازید قوله تعالی ما فعلوا الا قلیلا و انصبت اسما ثم
استئذنت منه خذت لیت متنی اجريت استئذنی علی ما یحقه من الاعاب کقولک جاز

اللازيم لا فاعل ذلك ما ريت لازيما و ما ريت الا يزيد قوله كما ما محمد الا سوي
و حروف الاستثنا عشرة و هي الا و غير سوي و عدا و خلا و حاشا و ليس و لا يكون و لا
غير فحكمه كحكم الا الا ان اعلمها كاعراب ما بعد الا فتقول كذا في القوم غير زيد و ما جازني
القوم غير زيد و غير زيد و اما سوي فبعض ما نحو جازني القوم سوي خفضت زيداً
بالاضافة و سوي منصوب و اما عدا و خلا و حاشا فتصبن تحتها كقولك جازني
القوم عدا زيداً و ما عدا و ما خلا ليس و لا يكون فنصبن لا غير فتقول كذا في القوم
ما عدا زيداً و ما خلا عمرو و ليس خالداً و لا يكون كبيراً باب نون التاكيد اعلم ان نون
التاكيد تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة للامر و النهي الدعاء و الشرط
اذا كان ما في جواب القسم اذا كان باللام فتقول في الامر لو احضرني يا ابا الحسن
احضر بان يدلو اجمع احضرين او الواحدة احضر في الاثنين احضران اجمع المونث احضرنا
و تقع ما قبل النون الواحدة و تضم في اجمع المذكور و تكرر في الواحدة و النهي لا تضر
و في الدعاء اللهم اغفر لنا و في الاستقها م تضرين في جواب القسم و اما لا تضر
و في الشرط اما تضر به لضربك كذلك الثانية و اجمع التانيث و ان شئت خفضت النون
في يه كلها كقولك احضر بن الا ان يكون ما قبل النون ليس ساكنة نحو احضر بان احضرنا فانه
لا يجوز تخفيفها و ان قسوت عليها قلبتها الفاء اذا فتح ما قبلها او واو اذا ضم ما قبلها او
يا اذا انكسر ما قبلها قوله تعالى انفسعوا بالناحية و قال الله تعالى ليكنوا بالصابين
ما علم ان ما في كلام العرب على تسعة اوجه القرآن اطلق بين الاول للنفي مثل
قوله تعالى ما اؤثرهم من قى و الثاني للجهالة قال تعالى ما محمد الا رسول الثالث للثبات في الخبر
قوله تعالى لا عبيد بعد ان الرابع الاستقها مثل قوله تعالى ما ادر اك القارعة و الحاشا للشرط

اللازيم لا فاعل ذلك ما ريت لازيما و ما ريت الا يزيد قوله كما ما محمد الا سوي
و حروف الاستثنا عشرة و هي الا و غير سوي و عدا و خلا و حاشا و ليس و لا يكون و لا
غير فحكمه كحكم الا الا ان اعلمها كاعراب ما بعد الا فتقول كذا في القوم غير زيد و ما جازني
القوم غير زيد و غير زيد و اما سوي فبعض ما نحو جازني القوم سوي خفضت زيداً
بالاضافة و سوي منصوب و اما عدا و خلا و حاشا فتصبن تحتها كقولك جازني
القوم عدا زيداً و ما عدا و ما خلا ليس و لا يكون فنصبن لا غير فتقول كذا في القوم
ما عدا زيداً و ما خلا عمرو و ليس خالداً و لا يكون كبيراً باب نون التاكيد اعلم ان نون
التاكيد تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة للامر و النهي الدعاء و الشرط
اذا كان ما في جواب القسم اذا كان باللام فتقول في الامر لو احضرني يا ابا الحسن
احضر بان يدلو اجمع احضرين او الواحدة احضر في الاثنين احضران اجمع المونث احضرنا
و تقع ما قبل النون الواحدة و تضم في اجمع المذكور و تكرر في الواحدة و النهي لا تضر
و في الدعاء اللهم اغفر لنا و في الاستقها م تضرين في جواب القسم و اما لا تضر
و في الشرط اما تضر به لضربك كذلك الثانية و اجمع التانيث و ان شئت خفضت النون
في يه كلها كقولك احضر بن الا ان يكون ما قبل النون ليس ساكنة نحو احضر بان احضرنا فانه
لا يجوز تخفيفها و ان قسوت عليها قلبتها الفاء اذا فتح ما قبلها او واو اذا ضم ما قبلها او
يا اذا انكسر ما قبلها قوله تعالى انفسعوا بالناحية و قال الله تعالى ليكنوا بالصابين
ما علم ان ما في كلام العرب على تسعة اوجه القرآن اطلق بين الاول للنفي مثل
قوله تعالى ما اؤثرهم من قى و الثاني للجهالة قال تعالى ما محمد الا رسول الثالث للثبات في الخبر
قوله تعالى لا عبيد بعد ان الرابع الاستقها مثل قوله تعالى ما ادر اك القارعة و الحاشا للشرط

اللازيم لا فاعل ذلك ما ريت لازيما و ما ريت الا يزيد قوله كما ما محمد الا سوي
و حروف الاستثنا عشرة و هي الا و غير سوي و عدا و خلا و حاشا و ليس و لا يكون و لا
غير فحكمه كحكم الا الا ان اعلمها كاعراب ما بعد الا فتقول كذا في القوم غير زيد و ما جازني
القوم غير زيد و غير زيد و اما سوي فبعض ما نحو جازني القوم سوي خفضت زيداً
بالاضافة و سوي منصوب و اما عدا و خلا و حاشا فتصبن تحتها كقولك جازني
القوم عدا زيداً و ما عدا و ما خلا ليس و لا يكون فنصبن لا غير فتقول كذا في القوم
ما عدا زيداً و ما خلا عمرو و ليس خالداً و لا يكون كبيراً باب نون التاكيد اعلم ان نون
التاكيد تدخل في ستة مواضع من الافعال المستقبلة للامر و النهي الدعاء و الشرط
اذا كان ما في جواب القسم اذا كان باللام فتقول في الامر لو احضرني يا ابا الحسن
احضر بان يدلو اجمع احضرين او الواحدة احضر في الاثنين احضران اجمع المونث احضرنا
و تقع ما قبل النون الواحدة و تضم في اجمع المذكور و تكرر في الواحدة و النهي لا تضر
و في الدعاء اللهم اغفر لنا و في الاستقها م تضرين في جواب القسم و اما لا تضر
و في الشرط اما تضر به لضربك كذلك الثانية و اجمع التانيث و ان شئت خفضت النون
في يه كلها كقولك احضر بن الا ان يكون ما قبل النون ليس ساكنة نحو احضر بان احضرنا فانه
لا يجوز تخفيفها و ان قسوت عليها قلبتها الفاء اذا فتح ما قبلها او واو اذا ضم ما قبلها او
يا اذا انكسر ما قبلها قوله تعالى انفسعوا بالناحية و قال الله تعالى ليكنوا بالصابين
ما علم ان ما في كلام العرب على تسعة اوجه القرآن اطلق بين الاول للنفي مثل
قوله تعالى ما اؤثرهم من قى و الثاني للجهالة قال تعالى ما محمد الا رسول الثالث للثبات في الخبر
قوله تعالى لا عبيد بعد ان الرابع الاستقها مثل قوله تعالى ما ادر اك القارعة و الحاشا للشرط

قوله تعالى ما أتاكم من الشئ فخذوا له عند الله وادرس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للفتح مثل قوله تعالى فما أضمرهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حبة ما هنا كالتاسع للمصدر مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل ويدخل على ثمانية استار في تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادر ما وفي الامر من الثلاثي السجود
 واما الاسماء فخر اثنتان اثنتان ابن ابيه وامر امرة واسم واسم واما الانسية
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرفت ففعل نحو امتنع وايفعل يستفعل نحو عمل
 نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا
 احمروا وكذلك التفاعل واذا اذغمت فيه التاء نحو اطعموا فاعمال واما الامر منها
 نحو انصرفت واستمع وكذلك اخواتها واما المصادر منها نحو انصرفت واستمع
 كذلك اخواتها واما الامر من الثلاثي المجرى نحو اضرب اعلم واقعد وما شبهه فمعه
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي كسورة الان في الامر من الفعل المضارع في مضبوطة
 نحو واقعد واذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب وكتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه والفاء ايتم فيها ايضا الفاء وصل اذا ابتدأت بها
 فبما مقتوحان الرجل جازني يا اسم ابنة النحن هذا والله علم باب العدد واعلم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود والآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع والآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

قوله تعالى ما أتاكم من الشئ فخذوا له عند الله وادرس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للفتح مثل قوله تعالى فما أضمرهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حبة ما هنا كالتاسع للمصدر مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل ويدخل على ثمانية استار في تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادر ما وفي الامر من الثلاثي السجود
 واما الاسماء فخر اثنتان اثنتان ابن ابيه وامر امرة واسم واسم واما الانسية
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرفت ففعل نحو امتنع وايفعل يستفعل نحو عمل
 نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا
 احمروا وكذلك التفاعل واذا اذغمت فيه التاء نحو اطعموا فاعمال واما الامر منها
 نحو انصرفت واستمع وكذلك اخواتها واما المصادر منها نحو انصرفت واستمع
 كذلك اخواتها واما الامر من الثلاثي المجرى نحو اضرب اعلم واقعد وما شبهه فمعه
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي كسورة الان في الامر من الفعل المضارع في مضبوطة
 نحو واقعد واذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب وكتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه والفاء ايتم فيها ايضا الفاء وصل اذا ابتدأت بها
 فبما مقتوحان الرجل جازني يا اسم ابنة النحن هذا والله علم باب العدد واعلم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود والآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع والآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

قوله تعالى ما أتاكم من الشئ فخذوا له عند الله وادرس الوقت مثل قوله تعالى
 وهو فيها والسلج للفتح مثل قوله تعالى فما أضمرهم على النار الثامن للجمع مثل قوله تعالى
 حبة ما هنا كالتاسع للمصدر مثل قوله تعالى يعلمون ما غفري زني وقوله تعالى والله خلقكم
 ما تعلمون الله علم باب الف الوصل ويدخل على ثمانية استار في تسعة استية من
 الافعال الماضية المنسقة وفي الامر منها وفي مصادر ما وفي الامر من الثلاثي السجود
 واما الاسماء فخر اثنتان اثنتان ابن ابيه وامر امرة واسم واسم واما الانسية
 من الافعال الماضية المنسقة فالفعل نحو انصرفت ففعل نحو امتنع وايفعل يستفعل نحو عمل
 نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا فاعمال نحو احمروا
 احمروا وكذلك التفاعل واذا اذغمت فيه التاء نحو اطعموا فاعمال واما الامر منها
 نحو انصرفت واستمع وكذلك اخواتها واما المصادر منها نحو انصرفت واستمع
 كذلك اخواتها واما الامر من الثلاثي المجرى نحو اضرب اعلم واقعد وما شبهه فمعه
 اللغات كلها اذا ابتدأت بها فهي كسورة الان في الامر من الفعل المضارع في مضبوطة
 نحو واقعد واذا توسطت في الكلام سقطت من اللفظ كقولك يا اسم مكتوب وكتب
 اسمه قوله تعالى بئس الاسم الفسوق بعد الايمان اما الالف التي تدخل مع لام
 التعليل نحو الرجل ما شبهه والفاء ايتم فيها ايضا الفاء وصل اذا ابتدأت بها
 فبما مقتوحان الرجل جازني يا اسم ابنة النحن هذا والله علم باب العدد واعلم ان
 العدد على ضربين احدهما ما يضاف الى معدود والآخر ما يفسر بالمعدود فاما ما يضاف
 الى المعدود فهو ينقسم الى قسمين احدهما ما يضاف الى الجمع والآخر ما يضاف الى المفرد
 فاما ما يضاف الى الجمع فهو من الثلاثة الى العشرة نحو ثلثة رجال الى عشرة رجال اربع نسوة

من فعل موشة على فعلا نحو حمراء وكذلك بما أفعل يعني أن فعله موشة
 حسن عجم وكل لغت مذكرة على فعلا موشة على فعل نحو عطشان وعطشي و
 شعبان وشعبى وعطشان وعطشي وكل اسم واحد جمع في آخره اثنا عشر ممدودا
 كانت أو مقصورة نحو حمراء وحمل وعلماء وجرحى كل جمع ثالثة الف وبعد الألف
 أو ثالثة حرف أو وسطها ساكن أو حرف مشددة نحو وارسم وناير ودواب كل عمل
 بالبعد من واحد إلى اللامعة نحو موشة أحاد موشى وثنائى ومثلث ومثلث ومربع و
 رباع وقيل إلى معشرة وعشرا فهذا الاسماء لا لا ينصرف معرفة ونكرة نحو مرت بأجر
 ضمت أجرة وهو في موضع خفض لأنه لا ينصرف قال الله تعالى ويعلمون أنه ما يثاب
 به عجايب وتماثيل منها ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في النكرة وهو كل اسم
 على وزن الفعل نحو يزيد وشكر وتغلب كل اسم في آخره ثمانية أو ثمانية وعشرون
 وخمسة وكذلك أسماء الشؤر البقاع إذا اردت بها التانيث نحو عباد وكنة وكهيعصر
 وحم و كل اسم كان موشا بالمعنى فوزينب ومريم إلا أن يكون الاسم على ثلثة
 حرف أو وسطه ساكن نحو هبة وبعد أن شئت صرفته وإن شئت لم يصرفه و
 كل اسم في آخره الف ونون زائدة تان نحو عثمان وعمران وسليمان وكل اسمين جعل
 اسما واحدا نحو معد كيرب تغلبك كل اسم فاعل عمل إلى فعل نحو عمر و
 زواصلها عام وزافر وكل اسم مجي نحو إبراهيم وسامعيل فهذا الاسماء
 ما لا ينصرف في المعرفة وينصرف في النكرة نحو مرت بأجر أجرة حرم ليف
 الأول لأنه معرفة صرف الثاني لأنه نكرة قال الله تعالى إنيطوا مضاعفة
 النكرة وقالوا مضاعفة في المعرفة وكذلك سائر ما ذكرناه

تقفى وتعفى في هيئة هينى وهينى وفي فرش وشى فرشى وفي رعية ريعى وفى باب
أجمع اعلم ان اجمع جمعان جمع القلة وجمع الكثرة فاما جمع القلة بالفتح فمثل فعل وفاعل
واحدة وفعلها ما فعل فلان كان على فعل نحو فلان على كلب كلب وفاعل فلان وان
وعقب واعقب لسان ولسن اما افعال فلما كان على فعل او فعل او فعل او
فعل او فعل وفعل نحو بطل وابطال ونحو وفخاد وعنى اعناق وقيل افعال جده
واضداد وجهل وجهال واما فعلة وفعل فلما كان على الربعة احرى وثالثة واو او
يا او الف نحو عمود واعمد وقصير واقصر وعلامة وعلمة وصبي وصبيته هذا ما يراى
من التثنية الى العشرة وربما يكون اكثر من ذلك اما اجمع الكثرة فاشتهر كثير منها
فمثل فعال فعلان فعلان نحو فلوس وكتاب وعبان وقصبان **باب**
التاء التاء على نوعين اما ان يكون اصلية او تاء اجمع فالاصلية كالنار
التي في الاصوات ترفع من التاء وتصب وتخفض لانها هي التي كانت
في الصوت واما تاء اجمع فهي كالنار في عمات واخوات ترفع هذه التاء وتخفض
لانها تصب لانها تاء اجمع ومعنى تاء اجمع انها لم تكن في الوجدان كما كان الاصوات
في الصوت ووزنها افعال واما الاخوات فوزنها فاعلات فكأن التاء في الاخوات لا ترفع
في لفظه ووزنه واما التاء الاصلية فانها اثبتت في وزنها ثبتت في لفظه الاكثر
ان زنه افعال فالتاء ساطة لانها هيسال لم **الفعل باب النون** التي كان الوجدان
في آخر الاسم مثل سرحان وسكران واجتمعت احسين وساكين تنصب وتخفض ليست
كالنون التي تدخل في الزيدون والمسلمين لان اجمع فلا يكون الاسقوتة والنون
في السرحين وساكين لان النون اصلها من غير ذلك لم يفتح واسم تمام مشد

والتاء على نوعين اما ان يكون اصلية او تاء اجمع فالاصلية كالنار التي في الاصوات ترفع من التاء وتصب وتخفض لانها هي التي كانت في الصوت واما تاء اجمع فهي كالنار في عمات واخوات ترفع هذه التاء وتخفض لانها تصب لانها تاء اجمع ومعنى تاء اجمع انها لم تكن في الوجدان كما كان الاصوات في الصوت ووزنها افعال واما الاخوات فوزنها فاعلات فكأن التاء في الاخوات لا ترفع في لفظه ووزنه واما التاء الاصلية فانها اثبتت في وزنها ثبتت في لفظه الاكثر ان زنه افعال فالتاء ساطة لانها هيسال لم الفعل باب النون التي كان الوجدان في آخر الاسم مثل سرحان وسكران واجتمعت احسين وساكين تنصب وتخفض ليست كالنون التي تدخل في الزيدون والمسلمين لان اجمع فلا يكون الاسقوتة والنون في السرحين وساكين لان النون اصلها من غير ذلك لم يفتح واسم تمام مشد

والتاء على نوعين اما ان يكون اصلية او تاء اجمع فالاصلية كالنار التي في الاصوات ترفع من التاء وتصب وتخفض لانها هي التي كانت في الصوت واما تاء اجمع فهي كالنار في عمات واخوات ترفع هذه التاء وتخفض لانها تصب لانها تاء اجمع ومعنى تاء اجمع انها لم تكن في الوجدان كما كان الاصوات في الصوت ووزنها افعال واما الاخوات فوزنها فاعلات فكأن التاء في الاخوات لا ترفع في لفظه ووزنه واما التاء الاصلية فانها اثبتت في وزنها ثبتت في لفظه الاكثر ان زنه افعال فالتاء ساطة لانها هيسال لم الفعل باب النون التي كان الوجدان في آخر الاسم مثل سرحان وسكران واجتمعت احسين وساكين تنصب وتخفض ليست كالنون التي تدخل في الزيدون والمسلمين لان اجمع فلا يكون الاسقوتة والنون في السرحين وساكين لان النون اصلها من غير ذلك لم يفتح واسم تمام مشد

۱۲۲
 الحمد لله والمنتهى كمنه سيمونه ضرمری . اسعد اوان و
 حسن زمان بنای خیمه ماه رمضان المبارک ۱۲۵۹ هجری قمریه
 جناب افضل العلماء مولانا مولوی قدرت احمد صاحب مدظلہ و تصحیح
 اکل المحققین جناب مولوی قبول احمد صاحب گویا مولوی سلمہ اللہ تعالی
 و مطبع حسنی میر حسن ضوی ولد میر حسین میر کامل و
 بیت اساطنت لکھنؤ محلہ محمود نگر حلقہ انبساط پوشید و برپا شد ختم تمام
 مذہب کہ دید برار باب عقل و کیاست و اصحاب فہم و درایت تحقیق و محقق
 نیست کہ چون این کتاب از کثرت تداول طفلان دست تصف و با تحن
 دراز است حتی الوسیع باجماع چند نسخ و تطابق سیان بہر یک بطریق خد
 بنفا و مع ما کہ نصحت پر داختہ شد سہو خطای بشری را از ناظرین
 رجای عفو است و در بعضی جاهاست در مصنف را تسامح رود و
 بقویکہ مصرعہ خطائی بزرگان گرفتار خطا پتانہست توجیہ و تفسیر

نمودہ شد

کتبہ شیو مال غفر ذنوبہ

جدول تنازع هرگاه نزاع کنند دو عامل جمع فعل باشند خواه اسم و اسمی ظاهر یا بن طولی که می خواهد که آن اسم ظاهر مفعول او بود و دیگری خواه نام فاعلی باشد یا به دو متقاضی فاعلیت یا مفعولیت آن معانیست تحت اشکات بصیره اعمال فعل ثانی بنابر ترتیب اضممار فاعل ماول بوقی ظاهر و ایراد مفعول مکرر ضروری بود و کسی که ملوق ایشان است و اعمال الا که نیست فاعل و او را ضمما قبل که لازم نیاید و اما مل بشریک کردن هر دو فعل رفع در یک مفعول ضمیر آوردن بعد از ظاهر بنیشت است و نیز و انکار بنیشت که در اعمال ماول و ضمیر عدم متقاضی فاعل ماول و اعمال مل و ضمیر

در این جدول تنازع هرگاه نزاع کنند دو عامل جمع فعل باشند خواه اسم و اسمی ظاهر یا بن طولی که می خواهد که آن اسم ظاهر مفعول او بود و دیگری خواه نام فاعلی باشد یا به دو متقاضی فاعلیت یا مفعولیت آن معانیست تحت اشکات بصیره اعمال فعل ثانی بنابر ترتیب اضممار فاعل ماول بوقی ظاهر و ایراد مفعول مکرر ضروری بود و کسی که ملوق ایشان است و اعمال الا که نیست فاعل و او را ضمما قبل که لازم نیاید و اما مل بشریک کردن هر دو فعل رفع در یک مفعول ضمیر آوردن بعد از ظاهر بنیشت است و نیز و انکار بنیشت که در اعمال ماول و ضمیر عدم متقاضی فاعل ماول و اعمال مل و ضمیر

مذهب بصریان	مذهب کوفیان	کالی	مذرا
ضربی و اگر منی زید	ضربی و اگر منی زید	ضربی و اگر منی زید	ضربی و اگر منی زید
ضربی و اگر منی الزیدان	ضربی و اگر منی الزیدان	ضربی و اگر منی الزیدان	ضربی و اگر منی الزیدان
ضربی و اگر منی الزیدون	ضربی و اگر منی الزیدون	ضربی و اگر منی الزیدون	ضربی و اگر منی الزیدون
ضربت و اگر مت زیداً	ضربت و اگر مت زیداً	ضربت و اگر مت زیداً	ضربت و اگر مت زیداً
ضربت و اگر مت الزیدین	ضربت و اگر مت الزیدین	ضربت و اگر مت الزیدین	ضربت و اگر مت الزیدین
ضربت و اگر مت الزیدون	ضربت و اگر مت الزیدون	ضربت و اگر مت الزیدون	ضربت و اگر مت الزیدون
ضربی و اگر مت زیداً	ضربی و اگر مت زیداً	ضربی و اگر مت زیداً	ضربی و اگر مت زیداً
ضربی و اگر مت الزیدان	ضربی و اگر مت الزیدان	ضربی و اگر مت الزیدان	ضربی و اگر مت الزیدان
ضربی و اگر مت الزیدون	ضربی و اگر مت الزیدون	ضربی و اگر مت الزیدون	ضربی و اگر مت الزیدون
اکرت و ضربی زیداً	ضربی و اگر مت زیداً	ضربی و اگر مت زیداً	ضربی و اگر مت زیداً
ضربی و اگر مت زیدین	ضربی و اگر مت زیدین	ضربی و اگر مت زیدین	ضربی و اگر مت زیدین
ضربی و اگر مت زیدون	ضربی و اگر مت زیدون	ضربی و اگر مت زیدون	ضربی و اگر مت زیدون
حسب منطلقاً و حسب زیداً منطلقاً	حسب منطلقاً و حسب زیداً منطلقاً	حسب منطلقاً و حسب زیداً منطلقاً	حسب منطلقاً و حسب زیداً منطلقاً
حسباً فی منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسباً فی منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسباً فی منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسباً فی منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین
حسب منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسب منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسب منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین	حسب منطلقاً و حسب الزیدین منطلقین

